

به نام خدا

ای مهربان

چه بسیار گرفتاری‌ها که قلب‌ها در آن ناتوان ...  
و چاره اندیشی در آن بی‌فایده، و دوران و نزدیکان  
در آن درمانده، آن گرفتاری را با تو در میان  
گذارده ...

و تو مرا کفایت کردی ...

امام رضا (علیه‌السلام)

|    |                       |
|----|-----------------------|
| ۳  | سخن مدیر مسئول        |
| ۴  | یادداشت سردبیر        |
| ۵  | نامه‌های رسیده        |
| ۸  | مصاحبه با خیرین       |
| ۱۰ | یک نفس زندگی          |
| ۱۱ | کمیک استریپ           |
| ۱۲ | خانه‌ی دلم حرم توست   |
| ۱۳ | چه خبر از این خانه    |
| ۲۹ | همدردی                |
| ۳۰ | معرفی بخش             |
| ۳۲ | آمده از بهشت          |
| ۳۴ | زندگی دختران این خانه |
| ۳۶ | یک نفس زندگی          |
| ۴۱ | چند لحظه علمی آموزشی  |
| ۴۸ | نقد فیلم              |
| ۵۰ | معرفی کتاب            |
| ۵۲ | روایت عکس             |
| ۵۳ | انتقادات              |
| ۵۶ | این خانه در یک نگاه   |
| ۵۹ | ترجمه                 |



فصلنامه فرهنگی، هنری  
آموزشی و اطلاع رسانی  
مؤسسه خیریه توانبخشی فتح المبین  
همدم تابستان ۹۳



مدیر مسئول: دکتر زهرا حجت

سردبیر: علی ناصری

هیأت تحریریه: محمد ضربایی، عباسعلی سپاهی یونسی، جعفر شیرازی نیا، فهیمه شریعتی، تیم توانبخشی فتح المبین: صدیقه بختیاری شهری، ناهید یاور، نجمه محجوب

روابط عمومی: تکتم صادقی، الهه قویدل

تایپ: زهره دهقان، ویراستار: فهیمه شریعتی

مترجم: مهین دخت هاشیمان، شیمابراهیمیان

مدیر هنری، طراح و صفحه آرا: اعظم منعمی زاده

تصویرگر: فرزانه رئیس الساداتی

عکس: سید جلیل حسینی زهرایی، سید ایمان روح الامینی، سید علی حسینیان، علی چوپانکاره، مسعود نودری، نوید رحیمی، فرشته کاملان، ریحانه بیژن فر، سمیرا غفاریان  
قالیباف و اعظم منعمی زاده

لیتوگرافی: دیجیتال گویا اسکندر

چاپ: مجتمع چاپ و نشر قدس

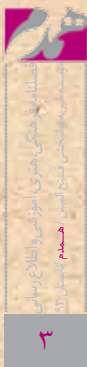
با سپاس صمیمانه از حامیان مالی انتشار این شماره همدم شرکت‌های: مجتمع چاپ نشر قدس، لیتوگرافی دیجیتال گویا اسکندر، شیرینی خانگی فرشته، شرکت صنایع غذایی عالیا گلستان و تمامی دوستانی که در آماده سازی، چاپ و ارسال مجله همراهمان بودند.



## مردمِ قدیم



مردم قدیم که سحرخیزتر بودند حتما به یاد دارند که نگاه کردن به طلوع خورشید چه لذتی داشت. صبح بوی نان سنگک می‌داد و روز با زندگی شروع می‌شد. به همهی آنهایی که در مسیرت قرار می‌گرفتند، لبخند می‌زدی. برای زندگی، زندگی می‌کردی و این نان مقدسی بود که سر سفره‌ی خیلی‌ها پیدا می‌شد. مهربانی حرف اول را می‌زد و برکت را سبد سبد در خیابان‌ها، کوچه‌ها و خانه‌ها تقسیم می‌کرد. اما این روزها زندگی‌ها آنقدر شتاب‌زده است که همیشه منتظری تا جایی چراغی سبز شود و با سرعت گذر کنی. حال دوستانت را در محیط‌های مجازی می‌پرسی و مدت‌هاست لبخندشان را از نزدیک ندیده‌ای. اما خبر خوشی که دوست داریم با شما تقسیم کنیم این است که هنوز هم مهربانی مثل خورشید، گرم به زندگی می‌تابد و این را ما در این موسسه شاهدیم. هنوز هم گاه گاهی وسط مشغله‌های مردم، دوستانی پیدا می‌شوند که سرزده به دیدن دخترها می‌آیند و با خودشان یک بغل برکت می‌آورند و سبد سبد آرامش و شادی هدیه می‌گیرند. اینجا دیدارها با بهانه و بی‌بهانه اتفاق می‌افتند. بازارچه‌ی نیکوکاری فرصت دوباره‌ای است تا باز روی ماه شما را ببینیم و شادی‌هایمان را با هم تقسیم کنیم. تا باز برکت را به خانه‌هایمان برگردانیم. تا دوباره برای زندگی، زندگی کنیم چرا که روزی ما برای نسل‌های بعدی، مردم قدیم خواهیم بود و با خودشان خواهند گفت مردم قدیم که ...



## قایقی به نام همدم

قایق کاغذی یعنی نامه‌های عاشقانه به دریا. هر فصل قایق‌های کاغذی می‌سازیم تا تلاطم‌های ما را به ساحل دل شما برساند. قایق‌هایی کوچک که با خودشان توفان‌های بزرگ جابه‌جا می‌کنند و پُرند از حرف‌های نگفته. همراه این قایق چیزهایی هم هست که دیده نمی‌شوند، اما یک دنیا ارزش دارند. مثل آرزوهای مقدسی که گوشه‌ی تخت‌ها افتاده‌اند و یا پینه‌های دست و درد‌شانه‌ی همکارانی که مادرانه اینجا و آنجا دل شکسته‌ای را جابه‌جا می‌کنند. همدم فقط یک مجله نیست، نفس می‌کشد و قلب دارد. موهایش در باد پریشان می‌شوند و هرچند وقتی آرزوی شانه‌ای می‌کند که از میان ورق‌هایش بگذرد. تنها آرزوی این دختر سه ساله این است که به ورق‌هایش دستی بکشید و دوست دارد حالا که وارد چهار سالگی می‌شود، نظرات شما را برای بهتر زیستنش بداند. مگر چقدر وقت می‌برد که به دوستی پیغامی بفرستید؟!... آن هم دوستی که به خاطر شما زندگی می‌کند...

## یک نفس زندگی

روزی مردی خواب عجیبی دید؛ او دید که پیش فرشته‌هاست و به کارهای آنها نگاه می‌کند. هنگام ورود، دسته‌ی بزرگی از فرشتگان را دید که سخت مشغول کارند و تند تند نامه‌هایی را که توسط پیکرها از زمین می‌رسند، باز می‌کنند و آنها را داخل جعبه می‌گذارند. مرد از فرشته‌ای پرسید: شما چه کار می‌کنید؟ فرشته در حالی که داشت نامه‌ای را باز می‌کرد، گفت: این‌جا بخش دریافت است و دعاها و تقاضاهای مردم از خداوند را تحویل می‌گیریم. مرد کمی جلوتر رفت، باز تعدادی از فرشتگان را دید که کاغذهایی را داخل پاکت می‌گذارند و آنها را توسط پیکرهایی به زمین می‌فرستند. مرد پرسید: شماها چه کار می‌کنید؟ یکی از فرشتگان با عجله گفت: این‌جا بخش ارسال است. ما الطاف و رحمت‌های خداوندی را برای بندگان می‌فرستیم.

مرد کمی جلوتر رفت و دید یک فرشته بیکار نشسته است. مرد با تعجب از فرشته پرسید: شما چرا بیکارید؟ فرشته جواب داد: این‌جا بخش تصدیق جواب است. مردمی که دعاهایشان مستجاب شده، باید جواب بفرستند، ولی عده‌ی بسیار کمی جواب می‌دهند. مرد از فرشته پرسید: مردم چگونه می‌توانند جواب بفرستند؟ فرشته پاسخ داد: بسیار ساده! فقط کافی است بگویند: خدایا! شکر...





## من یک عکاسم نامه‌ای از سید ایمان روح الامینی

عطر بهار نارنج حضورشان همه‌ی فضا را پر کرده بود... گمان می‌کردم تنها دیدار این عزیزان همراه با رایحه‌ی خوش بارگاه رضوی، بهترین توشه‌ی سفر من خواهد بود، اما همین که لحظاتی را در کنار «دختران امید» گذراندم تازه فهمیدم که بهار کجاست و چه کسانی اردیبهشتی‌اند!

اول از همه به کارگاه گلیم‌بافی و بعد به کارگاه‌های گل‌سازی، خیاطی، نقاشی و ... سرزدیم و بخش‌های توانبخشی و نگهداری موسسه را هم دیدیم. قلبم پر از هیجان بود و دلم دریای پرتلاطمی بود که نمی‌توانستم آرامش وجودم را با آنها مرتبط بدانم! دست و پاهایم انگار می‌لرزید اما نه از ترس، ترسی که وجود نداشت، بلکه از احساس ضعف در برابر اینکه چه قدر دیر یافته‌ام «دختران امید» را و نیز در برابر مدیران دلسوزی که به راستی «انسانیت» را با «عمل» تعریف کرده بودند و مریبان فداکاری که در وصف مهربانی‌شان همین بس که دختران آنها را «مادر» خطاب می‌کردند...

صدای دلنشین «تکنم» یکی از دختران موسسه که از امام رضا (علیه السلام) می‌خواند، من را به فضای موسسه برگرداند و سراپا گوش شدم:

«من رضا رضا بگم، تو هم منو نیگا کنی...»

چشم‌هایم پر از اشک شده بود و دوربین را جلوی چشمانم نگه داشته بودم تا شاید مجبور نشوم فرق بین «گریه‌ی شوق» را با «اشک غم» بیان کنم و این گریه‌ی شوق بود وقتی حتی فکرش را هم نمی‌کردم که بیشتر از لحظات حضورم در آنجا «درس زندگی» آموخته باشم و درست لحظه‌ای که در بخش ایزوله‌ی مرکز دخترکی را دیدم روی تخت نشسته (تختی که هرگز از روی آن حتی نمی‌تواند برخیزد) و خم شده بود تا دست دوست هم اتاقی‌اش را که کنار تختش ایستاده بود، ببوسد تا شاید

سلام همدم!  
من یک عکاسم. شنیده‌ام «عکاس» با «عکس» حرف می‌زند، اما این بار اجازه می‌خواهم آنچه را که دوربین نتوانست ثبت کند و «زبان عکس» شاید نمی‌تواند بازگو کند به رشته‌ی تحریر بیاورم، گرچه فکر می‌کنم زبان قلم هم قاصر است! و به راستی مفهوم واقعی «امید» و معنای ناب «امید به زندگی» را چگونه و با چه زبانی می‌توان بیان کرد؟! و نمی‌دانم آنچه که به خوبی در وجود تک تک عزیزان «فتح‌المبین» دیدم را چگونه می‌توانم شرح دهم؟

فصل بهار بود و یکی از روزهای خوب اردیبهشت ۹۳. وقتی رسیدم جلوی درب ورودی موسسه، سرشار از شوق و علاقه بودم برای رسیدن به آرزویی که مدت‌ها بود در دلم شکل گرفته بود: آرزوی دیدن عزیزان «فتح‌المبین». لرزش نامحسوسی در پاهایم حس می‌کردم با عشق و علاقه وارد شدم و ورودم همراه با استقبال گرم بچه‌هایی بود که اسم با مسمای «دختران امید» شایسته‌ی آنها بود. «دختران امید» پیام‌آوران «امید» و «ایمان» بودند. دخترانی از تبار آب و آینه و از نسل آفتاب که انگار



تا چشم های خسته ی خواب آلود  
از پشت پنجره  
تصویر ابرها را در قاب و طرح واژگونی جنگل را  
در آب بنگرد.  
روز وفور لبخند، لبخند بی دریغ، لبخند بی مضایقه ی  
چشم ها  
آن روز که بی چشمداشت بودن لبخند، قانون مهربانی ست  
روزی که روی قیمت احساس، مثل لباس صحبت  
نمی کنند  
پروانه های خشک شده، آن روز از لای برگ های کتاب  
شعر پرواز می کنند...  
روزی که توپ ها در دست کودکان از باد پُر شوند  
آینه حق نداشته باشد به چشم ها دروغ بگوید  
دیوار حق نداشته باشد بی پنجره بروید  
روزی که آسمان، در حسرت ستاره نباشد  
و روزی که آرزوی چنین روزی محتاج استعاره نباشد...  
(بخشی از شعر «روز ناگزیر» از کتاب گزینیه ی اشعار  
قیصر امین پور، انتشارات مروارید)

همدم وزین! اینها را بدون اغراق برای تو و خوانندگان  
فهیماات نوشتم تا در حسی که داشتم شریک باشید و  
تصمیم بگیریم روزهای آینده ی روشن موسسه را دست  
در دست هم، به یاری خداوند مهربان، روشن تر کنیم.  
تقدیم به «دختران امید» و همه ی انسان هایی که از نسل  
آفتاب اند...

با احترام  
سید ایمان روح الامینی

بتواند این گونه حسش را منتقل کرده باشد و بی درنگ با  
نوازش دوستش رویه رو شد، دانستم که اینجا نمی تواند  
فقط یک مرکز نگهداری و توانبخشی باشد! اینجا یک  
«دانشگاه» است و یکایک «دختران امید» در آن ساعاتی  
که آنجا بودم، آموزگاران من بودند؛ آموزگار مهربانی،  
آموزگار محبت های بی چشمداشت و آموزگاران امید...  
آموزگاران بی ادعایی که تخته سیاه و کتاب و درس شان  
در نگاه شان خلاصه می شد و رفتار آگاهانه شان پیام آور  
زیباترین درس انسانی که:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند  
فرصت دیدار تمام شده بود. با مدیران و مربیان فداکار  
مرکز خداحافظی کردم. روی آقای ناصر عزیز را  
بوسیدم و هنگامی که برای خداحافظی به گرمی دستم  
را فشرد با خودم عهد بستم که «دختران امید» را هرگز  
فراموش نکنم. انگار زمزمه ای در درونم بود که مدام  
تکرار می کرد:

لیک هرگز نپسندیم به خویش / که چو یک شکلک  
بی جان شب و روز / بی خبر از همه شادان و غزل خوان  
باشیم...

از موسسه ی فتح المبین بیرون آمدم. دیگر سرشار از  
«امید» بودم و پاهایم نمی لرزید؛ استوار ایستاده بودم و  
دوربین در دست هایم چنان آرام گرفته بود که گویی  
هرگز چنین مهربانی و امیدی را از دریچه ی خود ندیده  
است و من به افق های روشن آینده امیدوار بودم... به  
روزهای خوب...

«روزی که این قطار قدیمی  
در بستر موازی تکرار  
لحظه ای بی بهانه توقف کند



خودت را به کارهای زیبا عادت بده که اگر به آن ها عادت کنی، برایت لذت بخش می شوند. امام علی (ع)



## دریا ولی اقیانوس! گفتگو با دریا فلاح

داشت.  
بعد از اینکه حال یکدیگر را پرسیدند و دریا برای بچه‌ها بستنی، میوه و شیرینی آورد. ندا و دریا به اتاق او رفتند تا با هم حرف بزنند:  
ندا: چقدر اتاق قشنگه!  
اتاق دریا پر از رنگ صورتی بود و کتاب‌ها و عروسک‌ها توی قفسه‌ها لبخند می‌زدند.  
دریا: خواهش می‌کنم، لطف داری ندا جون.  
ندا: من از موقع بازارچه‌ی نیکوکاری می‌شناسمت.  
دریا: آره ندا جون، منم اونجا دیدمت. یه لباس سنتی خوشگل پوشیده بودی و یه دکلمه‌ی قشنگ برامون خوندی. اولین بار بود که به خونه‌ی شما می‌اومدم و

شهر ما با همه‌ی شلوغی‌ها و سر و صداهایش، دریایی آرام دارد که آبی بی‌پایانش را با آسمان دختران این خانه قسمت می‌کند. لبخندش طلوع خورشیدی‌ست در ساحل چهره‌ی مهربانی که با وجود سن کم به خوبی و نیکی می‌اندیشد. دریا فلاح دختری ده ساله است و بیش از یک سال است که با دختران این موسسه ارتباطی دوستانه دارد و بعد از دومین بازارچه‌ی نیکوکاری، به یکی از خیرین و حامیان این موسسه تبدیل شده است. در یکی از روزهای گرم تابستان چند نفر از دختران این موسسه، یکی از آثار هنری‌شان را برداشتند و به دیدن دریا رفتند تا دور هم گل بگویند و گل بشنوند. ندا هم به عنوان گزارشگر افتخاری همدم در این گروه حضور





هر کی بیاد اینجا خوشحال می‌شه، هم خودش و هم بچه‌ها. حالا بچه‌ها به آرزوها و دعا‌های من اضافه شدن. من از اونا خیلی چیزا یاد گرفتم. وقتی می‌دیدم که با وجود این همه مشکلات و دل‌تنگی این قدر هنرمند هستن به من برای آینده انگیزه و امید داد...

ندا: دریا جون، دوست خوبم، ممنونم که ما رو به خونه‌ات دعوت کردی و با هم حرف زدیم. بیا با هم عکس یادگاری بگیریم.

دریا و ندا یکدیگر را بغل می‌کنند و در عکس لبخندشان ابدی می‌شود. در کنار هر آدم خوبی همیشه دوستان خوبی بوده‌اند که به او در انتخاب مسیر کمک کرده‌اند. دریا مادر و مادر بزرگ مهربانی دارد که از همین کودکی او را با دوست داشتن و محبت پرورش داده‌اند. مادر بزرگ دریا می‌گوید که او فقط همراهی کرده و خود دریا خیلی دوست دارد که به بچه‌ها سر بزند. «اولین بار ما او را به مرکز بردیم، ولی حالا این دریاست که ما را با خودش به مرکز می‌برد.» گفتگو با دریا را با مادرش به پایان می‌رسانیم. مادرها آغاز همه‌ی خوبی‌های دنیا هستند. مادر دریا می‌گوید: «از همین کودکی می‌خواستیم که دریا با این فضاها آشنا شود و قدر خیلی چیزها را بداند و اینکه نداشتن خیلی از چیزها در زندگی دلیلی برای متوقف شدن نیست و این را دخترهای موسسه با لبخندشان و توانایی‌های هنری‌شان به ما نشان دادند...»

قبل از خداحافظی، دخترها فرشینه‌ی زیبایی را که کار دست کارگاه هنری‌شان بوده به دریا هدیه می‌دهند و دریا هم به هر کدام از بچه‌ها یک عروسک قشنگ می‌دهد. لبخند دریا، آدم را یاد اقیانوس آرام می‌اندازد... با همه‌ی مرواریدهایش...

با مامانم و مامان بزرگم بودم. خیلی بهم خوش گذشت و دوس داشتم بیشتر بمونم، ولی خب مراسم دیگه تموم شده بود.

ندا: از وقتی با ما دوست شدی چه حسی داری؟  
دریا: من قبلا فقط توی تلویزیون این جور جاها رو دیده بودم، ولی وقتی از نزدیک اینجا رو دیدم خیلی حس متفاوتی داشتم. دلم می‌خواست بیشتر کنار بچه‌ها باشم و براشون کاری انجام بدم. کاش زودتر با اینجا آشنا می‌شدم تا این حسای خوب رو زودتر به دست می‌آوردم.

موج کوچکی از اشک از چشمان دریا می‌گذرد و به ندا نگاه می‌کند و می‌گوید:

«یادمه که آرزوت داشتن پدر و مادر بود ندا جون. من هم پدرمو ندیدم. فقط توی عکس دیدمش. وقتی سه سالم بود از دنیا رفت.»

ندا به چشمان دریا نگاه می‌کند و سعی می‌کند بحث را عوض کند.

ندا: از اون شبی بگو که اومدی بازارچه.  
دریا: آره اون شب یه حس دیگه‌ای داشتم! وقتی رسیدیم خونه به مامان جونم گفتم اول تابلویی که از بازارچه خریدیم رو به دیوار بزن. از خوشحالی خوابم نمی‌برد. دلم می‌خواست اون شب کنار بچه‌ها بمونم. حالا بازم میام. یه روز دیگه هم میام و تو هم بیشتر بیا پیش من.  
ندا: آره میایم با هم بازی کنیم. خوش میگذره.

دریا: حتما، خوشحال می‌شم.  
ندا: راستی چند تا خواهر داری؟  
دریا: هیچی...

ندا با لبخند نگاهش می‌کند و می‌پرسد: «مطمئنی؟»  
دریا انگار چیزی یادش آمده باشد با اشتیاق می‌گوید:  
«نه! نه! الان یادم اومد که یه عالمه خواهر خوب و مهربون دارم. تو هستی، دوستان هستن. خیلی دوستتون دارم و بازم میام پیشتون. یادت هست اون روز اومده بودی خونه‌ی مامان بزرگم؟»  
ندا: آره...

دریا: فیلمش رو دارم و شعر قشنگی رو که خوندی ضبط کردم. هر وقت دلم برات تنگ می‌شه بهش گوش می‌دم.  
ندا: چه خوب! خوشحال می‌شم. دریا جون، برای دوستتایی که مجله رو می‌خونن یه جمله یادگاری بگو.  
دریا: من می‌خوام بهشون بگم که به دیدن بچه‌ها بیان و فراموش شون نکنن. من خودم به چند تا از دوستانم گفتم که بیان بازارچه و اینجا رو از نزدیک ببینن. اتفاقا استقبال کردن و گفتن این دفعه بهشون خبر بدم. من مطمئنم که



زیبایی در مهربانی است. ارد بزرگ

در عصر یخبندان، بسیاری از حیوانات یخ زدند و مردند.  
خارپشت‌ها وخامت اوضاع را دریافتند و تصمیم گرفتند که دور هم جمع شوند و بدین ترتیب خود را حفظ کنند.  
ولی خارهایشان یکدیگر را زخمی می‌کرد. با اینکه وقتی نزدیک‌تر بودند گرم‌تر می‌شدند، ولی تصمیم گرفتند از کنار هم دور شوند؛ اما با این وضع از سرما یخ زده و می‌مردند. به همین دلیل مجبور بودند یکی را انتخاب کنند: یا خارهای دوستان را تحمل کنند و یا نسل‌شان از روی زمین محو شود! دریافتند که باز گردند و گرد هم آیند.  
آموختند که با زخم‌های کوچکی که از هم‌زیستی بسیار نزدیک با کسی به وجود می‌آید کنار بیایند  
و زندگی کنند، چون گرمای وجود آنها مهم‌تر است و این چنین توانستند زنده بمانند.







## نام تو...

باز هم هستم  
گر چه دیواری به ظاهر خسته و پیرم  
نام تو ای ضامن آهو امام مهربانی‌ها  
یعنی از نو لحظه‌ها را  
باز جانی تازه می‌گیرم

عباسعلی سپاهی یونسی

السلام علیک یا شمس الشمس  
علی بن موسی الرضا (ع)

باد و باران  
تابش خورشید،  
باید از پیری بترسم  
باید از فرسودنم  
خوابی به چشمانم نیاید  
در من اما، نه هراس ریختن مانده است  
نه شکایت از گذشت عمر  
هر چه باشد،  
در تمام سال‌های رفته در مشهد  
دوستی با تو، تمام خواهم بوده است  
نام تو، چون لنگر آرامشم بوده است  
نام تو وقتی که در من می‌درخشد





سومین

# بازارچه نیکوکاری

۱۹ الی ۲۳ شهریور

## خیر و خرید

بازارچه‌ای پر از اتفاقات— خوب  
به نفع دختران این— خانه  
منتظر شماست.  
جایی، گوشه‌ای یادداشت— کنید  
که ۴۰۰ دختر عزیزمان چشم انتظارند.

بلوار خیام شمالی - عبدالمطلب ۵۸  
مؤسسه خیریه توانبخشی فتح المبین  
تلفن: ۱۳-۳۷۱۱۲۱۱۱

ساعت ۱۷ الی ۲۲  
پنجشنبه و جمعه صبح و عصر

سامانه پیام کوتاه: ۳۰۰۰۰۰۲۶  
[www.hamdam-rc.org](http://www.hamdam-rc.org)

## مرد قلب...

پروفسور حسین صادقی  
جراح قلب مقیم لوزان سوئیس



این خانه به خود مهمان‌های بسیار می‌بیند. هر کسی که به شکلی با دل و محبت سروکار داشته باشد، روزی گذرش از اینجا خواهد بود. همه‌ی مهمان‌ها عزیزند و بچه‌ها با لبخند به استقبال‌شان می‌روند. یکی از این مهمان‌های عزیز پروفسور حسین صادقی، جراح و متخصص بیماری‌های قلب و ریه بود. مردی که سال‌ها بر درد دل‌ها مرهم می‌گذاشت به دیدن دختران ما آمد و از بخش‌های مختلف موسسه بازدید کرد. او که سال‌های زیادی از عمر خود را در خارج از کشور گذرانده و بیست و نه سال ریاست بخش و کرسی استادی دانشگاه لوزان سوئیس را بر عهده داشته است، در پایان این ملاقات ابراز داشت: اگرچه مراکز موفق زیادی در خارج از کشور دیده‌ام، اما نحوه‌ی توانبخشی و نگهداری در این موسسه مثال زدنی و بی‌نظیر است. پروفسور صادقی علاوه بر سال‌ها خدمات پزشکی به هنر و ادب هم علاقه داشته و مجموعه‌ای از رباعیات خیام را با خط استاد امیرخانی و نقاشی‌های استاد فرشچیان به زبان‌های مختلف ترجمه کرده است...



## بازی زندگی...

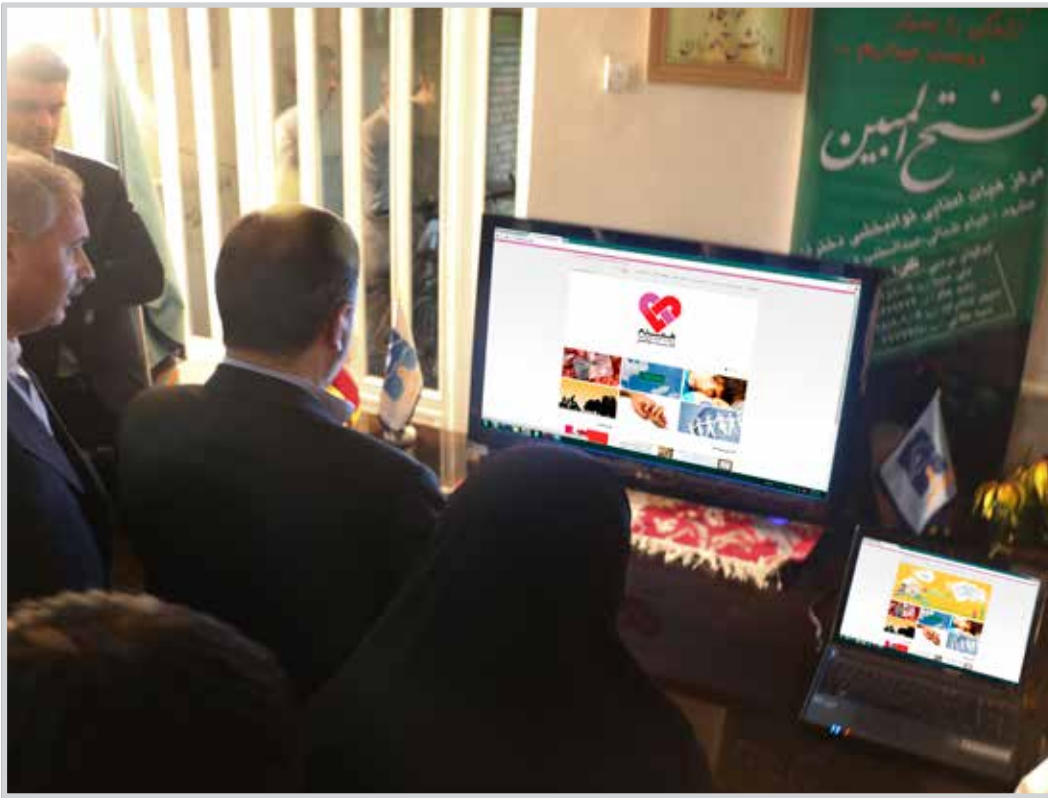
حضور هدایت هاشمی  
در جمع دختران همدم

همه باید برای خودشان وقت‌های آزاد داشته باشند، دور از نقش‌هایی که دنیا برایشان تعریف می‌کند.

بازیگرها هم حق دارند دور از نقش‌های تعیین شده، این طرف و آن طرف بروند و زندگی کنند. هدایت هاشمی آن روز، انتخاب کرده بود تا به دیدن دخترهای ما بیاید. آشنایی او با این موسسه به زمانی برمی‌گردد که همراه با عوامل فیلم «یه جبه قند» به اینجا آمد و از همان زمان دوستِ مهربان ماست. او که از جمله هنرمندان محبوب کشور است، مدرک کارشناسی ارشد کارگردانی داشته و تا کنون در فیلم‌ها و سریال‌هایی از جمله؛ شیر تو شیر، محمد(ص)، میگرن، گلچهره، لطفا مزاحم نشوید، یه جبه قند، وقتی همه خوابیم، خاک آشنا، یک بوس کوچولو، آزمایشگاه، چک برگشتی، نوشدارو، پایتخت ۳ و... ایفای نقش کرده است.

با لبخندی واقعی وارد بخش‌ها شد و با دخترها گپ زد. بی‌ریا و دوستانه برایشان قسمت‌هایی از نقش‌هایش را بازی کرد و دخترها از ته دل خندیدند. بعد به همراه آقای محمد دلگشا که از بازیگران خوب تئاتر است به دیدن تمرین گروه تئاتر مرکز رفتند و هدایت هاشمی از تجربیات خودش برای بچه‌ها گفت. بچه‌ها یاد گرفتند که باید از نقش‌شان در تئاتر، در زندگی لذت ببرند و دنبال تقسیم شادی‌ها باشند. هدایت هاشمی که از سالن در حال ساخت مرکز بازدید کرد با خوشحالی گفت: «داشتن چنین سالنی می‌تواند به ایجاد یک سینما تک بینجامد و در آن هفته‌های فیلم کارگردان‌های مطرح ایران و جهان برگزار شود.» او در پایان بازدیدش برای یادگاری گفت: «بازدید از این مراکز خوراک روح است. این بازدیدها می‌تواند راهی باشد برای تازه کردن زندگی که متأسفانه لای چرخ‌های روزمرگی له و خرد می‌شود. هر دو دفعه‌ای که به دیدن این بچه‌ها آمده‌ام، انرژی فراوانی از این جمع دریافت کردم که در نگاه ما هزاران مشکل دارند.» برای این هنرمند ارزشمند و آقای دلگشا که به دیدن دخترهای ما آمدند، آرزو می‌کنیم که بازی زندگی‌شان پر از نقش‌های خوب باشد...





## همدم مجازی! افتتاح سایت جدید مؤسسه



همین حالا به این آدرس [www.hamdam-rc.ir](http://www.hamdam-rc.ir) بروید و هر جای دنیا که هستید به خانه دخترهای موسسه فتح‌المبین - همدم سری بزنید. خانه مجازی همدم خانه تکانی شده و زیباتر. اگرچه بعضی از اتاق‌های این خانه هنوز نیاز به تغییر دارد، اما خوشحال می‌شویم که سری بزنید و از نظرات خوب‌تان ما را بهره‌مند کنید.





هدیه‌ای از هنرهای دستی دختران این خانه



خیر مقدم ندا از طرف دختران این خانه

## روزی که استاندار...

دومین روز ماه مهمانی خدا، استاندار و گروهی از همراهانش به همراه خانم دکتر شکیب، مدیر کل بهزیستی خراسان رضوی، به دیدن دخترهای ما آمدند تا روز هشان را با سلام خالصانه‌ی بچه‌ها افطار کنند. نوای ربنا ی تکتم همه را به آسمان دعوت کرد و بعد گروه سرود از ارادت‌شان به امام رضا (علیه‌السلام) گفتند. بعد از اذان و نماز و افطار همگی به بخش‌ها رفتند تا زندگی را در چشم‌ها و لبخندهای خسته‌ی بچه‌ها ببینند. آقای علیرضا رشیدیان به همدم گفت: «خداوند را شاکرم که در هنگام افطار ماه رمضان، توفیق دیدار با امانت‌های الهی و محک‌های انسانیت که به ودیعه نزد ما هستند را داشتم که انسانیت خود را با آنها بسنجیم و محبت‌های بی‌شائبه را در کنار آنها تجربه کنیم. خداوند این امانت‌های الهی و رضوی را حفظ کند و به تمامی کسانی که به هر نحو در خدمت این عزیزان هستند، خیرین، خادمین، مدیران و همگان توفیق بیشتر، عزت، سلامت و سعادت دنیا و آخرت عطا فرماید... آمین» از آقای استاندار و همه‌ی مسوولینی که آن روز وقت گذاشتند و به این خانه آمدند بسیار ممنونیم. باعث دلگرمی‌ست که بدانید مسوولین شهر این جور جاها را یادشان نرفته و می‌خواهند از زندگی حمایت کنند...



دل نوشته‌ی استاندار برای دختران این خانه



برگزاری اقامه‌ی نماز جماعت

## هدیه‌ای ارزشمند!

از استاد مسعود نجابتی



دوست خوب یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های زندگی است. دختران ما دوستان ندیده‌ی زیادی دارند که اگرچه قدم در این خانه نگذاشته‌اند، اما مهر و هنرشان پا به قلب دختران ما گذاشته و برایمان برکت به همراه داشته است. یکی از این عزیزان، استاد مسعود نجابتی است که از بزرگان خوشنویسی و گرافیک ایران است. او متولد ۱۳۴۶ تهران، عضو انجمن گرافیک‌های ایران و عضو انجمن خوشنویسان ایران است. عضویت در انجمن صنفی طراحان گرافیک ایران، مدیر هنری و طراح گرافیک تابلوهای اطلاع‌رسانی شرکت قطارهای مسافرتی رجا، مدیر هنری و طراح گرافیک انتشارات نبوی، طراح گرافیک نشر و تألیف کتاب خط در گرافیک برای آموزش طراحی فونت «پرشیا» برای شرکت «بیت الکریم» در آمریکا، اولین نمایشگاه پوسترهای تجربی، دریافت جایزه‌ی دوم بخش سایر آثار گرافیک از هفتمین نمایشگاه دوسالانه‌ی طراحان گرافیک ایران، نمایشگاه تصویری از آسمان به مناسبت سال امام علی (علیه السلام)، طراح گرافیک نشر نی، طراح گرافیک و مدیر هنری کتاب‌های بزرگسالان نشر افق، عضو هیأت انتخاب آثار مسابقه طراحی پوستر نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، مدیر هنری و طراح گرافیک پنجمین نمایشگاه آثار تصویرگران کتاب کودک، شرکت در نمایشگاه گروهی پوستر فریاد ایرانی در فرانسه، نمایشگاه گروهی پوستر، چهارمین



فستیوال پوستر کراکوف، لهستان در کارنامه‌ی فعالیت‌های نجابتی دیده می‌شود. پای دل که به میان آمده، استاد نجابتی با وجود مشغله‌های بسیاری که شهرت و محبوبیت برایش آورده، همه چیز را کنار گذاشته و طراحی لگوی موسسه‌ی همدم را انجام داده و به عنوان هدیه‌ای ارزشمند به دختران موسسه هدیه کرده است... چهارصد دل پاک برای موفقیت و سربلندی‌اش دعا می‌کنند.

## مهربانے آنلاین!



هرجا که باشی و هر جایگاهی که داشته باشی می توانی خوبی هایت را با بقیه تقسیم کنی، حتی در فضای مجازی! مهندس حسین روکی که کارشناس کامپیوتر و فوق لیسانس آی تی است، قدمی بزرگ برای دختران این موسسه برداشته و به صورت افتخاری سایت موسسه را طراحی و راه اندازی کرده است. مهندس روکی مدیر شرکت طراحی سایت و مارکتینگ اینترنتی و مشاور درجه سه نظام صنفی رایانه ای خراسان رضوی است. در یکی از روزهای گرم تابستان، اعضای هیئت مدیره مرکز مهربانی او را پاس داشته و در جلسه ای دوستانه از ایشان تقدیر به عمل آوردند. امیدواریم که شرایط جدید سایت موجب ارتباط بیشتر خیرین و مردم با این موسسه بشود. آقای روکی چند جمله برای همدم یادگاری نوشته که زیبایی حرف دلش را با شما شریک می شویم: «به نظر بنده انسان ها دین به زندگی و آفریدگار خویش دارند و این دین را می توان به طرق مختلفی ادا کرد. زندگی در عین سلامت از مهم ترین نعمات آفریدگار یکتاست و یکی از راه های ادای این دین کمک به هموع می باشد. به شخصه هموعی که از برخی ابعاد سلامت جسم و روح برخوردار نباشد در اولویت است و همیشه در سرلوحه های زندگی بنده، تا جایی که امکان داشته باشد، کمک به هموع را مد نظر قرار داده ام.



این دختران داشته باشم. و اطمینان دارم با توکل به خدا و همکاری دوستانم در این موسسه، به اهداف والاتری دست خواهیم یافت. در انتها از جناب شاهده، دکتر ضرابی، سرکارخانم دکتر حجت و تمامی همکاران و دوستانم در موسسه ای فتح المبین کمال قدردانی را دارم و امید است با تلاش و مساعدت این دوستان بتوانیم گام هایی در پیشبرد اهداف خیریه داشته باشیم.»

آنکه همیشه لبخندی بر لب دارد شادی را به همگان هدیه می دهد. ارد بزرگ



## با مهربانی، افطار...

برپایی جشن میلاد امام حسن (علیه السلام) با حضور برخی از دانشجویان دانشگاه فردوسی

با لب‌های تشنه آمده بودند برای بند زدن لب‌خندهای ترک خورده... افطار بچه‌ها بوی مهربانی و عشق می‌داد. برای آنها که تصمیم گرفته بودند یک شب از ماه خدا را با دخترهای تنها و چشم به راه افطار کنند، سفره‌های همدلی پهن بود. بین لقمه‌ها محبت و دوستی دست به دست می‌شد و فضا بوی عطر گلی ناپیدا را به خود گرفته بود.

به مهربانی معاونت فرهنگی و فوق برنامه‌ی دانشگاه فردوسی مشهد و جمعی از دانشجویان این دانشگاه به خصوص آقایان مسعود افشاریان و افشین اسماعیل‌پور و دوستان و هنرمندان همیشه همراه، در شب میلاد کریم اهل بیت امام حسن مجتبی (علیه السلام) جشنی زیبا برگزار شد و خاطره‌ای خوش برای دخترها به جا گذاشت تا باور کنند که تنها نیستند و خدا همیشه دوستان خوب برایشان خواهد فرستاد... خداوند قدر دان مهربانی این عزیزان باشد... آمین.



## به وسعت مهربانی

اولین گردهمایی مدیران جامعه‌ی خیرین  
حامی معلولین بهزیستی سراسر کشور



بعضی‌ها باز می‌شوند...

هتل الغدیر است و گردهمایی مدیران جامعه‌ی خیرین حامی معلولین بهزیستی سراسر کشور؛ چهره‌ها گشاده و سرشار از آرامش... لابه‌لای این چهره‌های گشاده و به دور از اخم‌های روزمره، آشنا و ناآشنا فراوان‌اند. محبت و خیرخواهی، این بار همه را دور هم جمع کرده تا عزیزی که ناگزیر در پستوهای فراموشی جامعه و خانواده پنهان می‌شوند، آن هم به خاطر نقص جسمی و یا ذهنی، اینجا نقل محفل بشوند... و این یعنی اینکه بعضی‌ها آنها را فراموش نمی‌کنند، یعنی دوست‌شان دارند. خوب حلقه‌ی اتصالی است این مهربانی...

پس از خیر مقدم سرکار خانم دکتر شکیب (مدیر کل سازمان بهزیستی خراسان رضوی)، جناب آقای مهندس رشیدیان، استاندار محترم خراسان رضوی، از همه‌ی خیرین حامی معلولین که بار سنگینی را از دوش دولت بر می‌دارند و کاری بزرگ و ارزشمند انجام می‌دهند، تشکر کرد و سپس آماری از تعداد معلولین کشور ارائه داد.

دکتر بدوی (قائم مقام خیرین حامی معلولین کشور و رئیس سابق آموزش استثنایی)، حاج محمد رضا کارگری، حاج هاشم سلیمی آشتیانی، حاج علی اکبر اخوت، حاج محمد حسن خداوردی، حاج علیرضا طاهری به همراه مدیران بهزیستی سراسر کشور، در این مراسم حضور داشتند. دختران ما، بعضی از این چهره‌ها را خوب می‌شناسند، چرا که قبلاً به دیدن‌شان آمده‌اند، خانه‌ی امید دختران را دیده‌اند و شده‌اند دوستان مهربان خانه‌ی ما.

و آقایان دکتر مجید قدمی، حمیدرضا شاه حسینی و آقای دکتر بدخشان (قائم مقام مشارکت‌های سازمان بهزیستی کشور) همراه با سایر عزیزان با نگاه‌ها و قدم‌های پر مهرشان، ساعت ۶ بعدازظهر به دیدن دختران فتح‌المبین آمدند، کارهای هنری‌شان را دیدند و تا پاسی از شب همراه دختران ما بودند. بعد از این دیدار به یادماندنی، بلافاصله به فرودگاه رفتند تا ردی از خوبی‌هایشان در آسمان دل ما بماند... حالا اهالی خانه‌ی ما این دوستان تازه را هم در قاب‌های ذهن همیشه تازه‌شان، یکی یکی نگه می‌دارند. هر جایی و هر وقتی که نگاه‌شان با نگاه آنها گره بخورد و یا صدایشان را بشنوند، به یاد می‌آورند که روزی، در گوشه‌ای از این شهر شلوغ، دست‌های مهربانی با اشتیاق در خانه‌ی آنها را کوبیده و به مهمانی‌شان آمده.

خوبی‌های بعضی‌ها را نمی‌شود در چند کلمه و سطر و بند جا داد؛ خصوصاً وقتی که گروهی از این انسان‌های خوب، یک جا جمع شده باشند تا مهر بورزند و دوست بدارند آنها را که به هر دلیلی بال-شان شکسته و چشم دوخته‌اند به درهای بسته و نیمه بسته‌ای که با مهربانی‌های

ملاقات و زیارت برادران سبب گسترش و باروری عقل است، اگرچه کم و اندک باشد. امام جواد(ع)

## دیدن با هزار چشم!

برای دخترهای ما خیلی جذاب و دیدنی بود که از دوربین‌های بسیاری به شلوغی زندگی مردم نگاه کنند! به خیابان‌های پررفت و آمد، چهارراه‌های شلوغ، پل‌های بی‌عابر و هزار راه کوچک و بزرگ که مردم را برای زندگی این طرف و آن طرف می‌برد. به مهربانی آقای دکتر امامی و مدیران مرکز کنترل و مدیریت ترافیک مشهد، تعدادی از دختران ما به این مرکز رفتند و از نزدیک شاهد زحمات این عزیزان برای سهولت در رفت و آمد مردم و کنترل ترافیک بودند. به همه‌شان خدا قوت می‌گوییم.





## مدیران بانک...

مردانی که بیشتر وقتشان صرف خدمات مالی به مردم می‌شود، به دیدن اهالی این خانه آمدند تا سپرده‌های صندوق دلشان را با دختران تنها قسمت کنند. مدیر شعب بانک ملت آقای صبوری و هیأت همراه در روزهای گرم روزه داری با ما همراه شدند و به بخشهای مختلف موسسه سر زدند؛ دیدار از لیبخندهای معصوم برایشان عبادتی زیبا و به یادماندنی بود.

## مردی از بنیاد نیکوکاری سرور...

کودکان سرطانی دوستان مهربانی دارند که برای درمان حمایتشان می‌کنند، اما شاید هیچ وقت از نزدیک آنها را ندیده باشند. از جمله‌ی این عزیزان، بنیانگذاران بنیاد سرور هستند که بیمارستان دکتر شیخ را حمایت می‌کنند و اخیراً در حال ساخت یکی از بزرگترین مراکز درمانی به نام «بیمارستان فوق تخصصی کودکان اکبر» می‌باشند. آقای کاظم علیزاده که مردی مهربان و دنیادیده است، به دیدن دختران این خانه آمد. او به همدم گفت که خوشبختی و سعادت را در یاری رساندن به دیگران میداند و یکی از باارزشتین کارها، خدمت به دیگران است. برای ایشان و همه‌ی کسانی که بر زخم‌ها مرهم می‌گذارند سلامتی و توفیق روزافزون آرزو داریم...





## آقای واقعی...

مدیر عامل موسسه‌ی

فرهنگی قدس



خبر خوشیست که اهالی رسانه و خبر به خانه‌ی شما سر بزنند، آخر اینجا همیشه پر از خبر است! خبرهای جورواجور... آقای حمزه واقعی، مدیر عامل موسسه‌ی فرهنگی قدس، زیر تابش روزهای گرم تابستان به اینجا آمد و خنکای نسیم مهربانی را در جای جای این موسسه احساس کرد. او بعد از بازدید از بخشها و ملاقات با دخترهای هنرمند مرکز گفت: «متأسفانه از نگاه و نظر بسیاری از افراد جامعه فقط باید به این مراکز کمک کرد تا از این افراد نگهداری کنند، در حالی که باید این نگاه عوض شود و به دنبال ارتقای افراد در این مراکز باشیم، چیزی که در این مرکز آن را شاهدیم.»

مدیر مسوول روزنامه‌ی قدس در ادامه افزود: «باید الگوی حاکم بر این موسسه (فتح‌المبین - همدم) از طریق رسانه‌ها برای استفاده‌ی دیگر موسسات مشابه در سطح کشور، تشریح شود و در این راستا روزنامه‌ی قدس برای این امر آمادگی دارد.» از آقای واقعی که دوستی مهربان و واقعی برای دختران این خانه است و تمامی عزیزانی که در کنارش هستند، صمیمانه سپاسگزاریم...

قلم و قدمتان پر برکت...



## افتتاح کلاس آموزشی فرزندان سرای مهر (ایزوله)

با هم در باغچه کوچکمان می روییم و سپاس  
می داریم فراگیری را

نظر به ضرورت تداوم برنامه‌های آموزشی و اجرای پروسه‌های بازتوانی در تمامی بخش‌های موسسه فتح المبین-همدم، تیم توانبخشی آموزشی با بررسی‌های انجام شده روی فرزندان بخش سرای مهر (ایزوله)، پتانسیل‌های کودکان را مورد بررسی قرار داده و جهت ارتقا مهارت‌های شناختی حرکتی آنان برنامه‌ای با اجرای فرآیند خروج از بخش و رفتن به مدرسه را در قالب ایجاد یک کلاس آموزشی خارج از ایزوله طراحی و اجرا نموده است.

کلاس آموزشی سرای مهر با شرکت ۸ نفر از فرزندان تحت نظر واحد روانشناسی و آموزش می‌باشد. این واحد در تاریخ ۱۳۹۳/۵/۱۹ راه‌اندازی گردید. هدف از راه‌اندازی آن آماده‌سازی فرزندان سرای مهر به منظور ایجاد فرصت‌های آموزشی بیشتر و ایجاد ارتباط با محرک‌های محیطی متنوع تر و جذابتر بوده تا این عزیزان بتوانند با استفاده از آموزش‌ها و توانبخشی در ابعاد مختلف به استقلال نسبی و وضعیتی مطلوب تر از لحاظ جسمی و روحی و روانی دست یابند. این کلاس در روز ۱۹ مرداد ۹۳ با حضور جناب آقای شیرازی نیا و افراد تیم توانبخشی آموزشی افتتاح گردید.





## برای سپاسگزاری...



راستی چقدر زود می‌گذرد و دل خوش می‌کنی به خاطره‌هایی که دوستان خوب برایت به یادگار گذاشته‌اند. بعضی از دختران ما هم در ماه خدا روزه گرفتند و با مهربانی دوستانی افطار کردند که بچه‌ها را به باغها و خانه‌هایشان دعوت کردند و یامهمان سفره‌ی سخاوتمندانه‌ی خیرین در این خانه بودند. ماه رمضان جشن مهربانی و عشق بود و خدا دوستان خوبش را برای دختران ما فرستاده بود تا از تنهایی دربیایند.

عید فطر جشن برداشت محصول بود که باز هم به شکرانه‌ی یک ماه مهمانی خدا، از محبت مردم خوب شهر برخوردار شدیم. حالا وقت آن است که صمیمانه از خدا و همه‌ی خوبیانی که بی‌دریغ زندگی می‌بخشند تشکر کنیم.

چهارصد سپاس بی‌ریا و خالصانه تقدیم‌تان باد...





## مثل سمانه...

### نمایشگاه نقاشی سمانه احسانی نیا

دخترهای ما دوستی مهربان دارند که با وجود معلولیت جسمی، توانایی‌های زیادی دارد. سمانه احسانی نیا که از سال ۱۳۸۳ به خاطر سانحه‌ی رانندگی قطع نخاع شده، سال‌هاست در عرصه‌های مختلف اجتماعی فعالیت می‌کند. او که با دهان نقاشی می‌کند به تشویق آقای مصطفی شریعتی که خود هنرمندی معلول است به این کار پرداخت و بعد از سال‌ها تجربه‌ی شخصی و راهنمایی‌های دوستان هنرمندش، اکنون در کلاس‌های آقای هادی تقی‌زاده مشغول یادگیری‌ست. سمانه در سال‌های قبل در چند نمایشگاه خصوصی و گروهی کارهایش را به نمایش گذاشت و اخیراً با توجه به تجربه‌های جدیدش، اولین نمایشگاه انفرادی را در گالری «آبان» بر پا کرد. دختران ما که او را دوستی مهربان و صمیمی می‌دانند، به دیدن کارهای زیبایش رفتند تا از نزدیک موفقیت‌هایش را تبریک بگویند. آنها دوست دارند مثل سمانه، همیشه مهربان و امیدوار باشند. برای این هنرمند عزیز آرزوی موفقیت روزافزون داریم...



## فرشته‌ها با هم آمدند!



از آسمان نیامده بودند. مثل همه ی ما لباس پوشیده بودند ولی لبخندشان حال مسافرانی را داشت که با وجود خستگی راه به شوق دیدن دخترانی معصوم و تنها آمده بودند و بغل هایشان پر از مهربانی از آب گذشته بود. دوشنبه روز عزیزی بود و میزبان عوامل فیلم «فرشته‌ها با هم می آیند» بودیم.

کارگردان فیلم؛ حامد محمدی که در کارنامه ی خود فیلم نامه ی «طلاومس» و «حوض نقاشی» را دارد به همراه بازیگران این فیلم؛ جواد عزتی، الهام کردا و نازنین بیاتی مهمان ما شدند، در این سفر بیتا موسوی خبرنگار روزنامه همشهری و آقایان احمد معمار، مهدی تجویدی و شفیع از پردیس سینما هویزه و آفریقا این دوستان را همراهی میکردند و سیدجلیل حسینی زهرایی عکاس خوب و هنرمند شهرمان لحظه های به یادماندنی را در عکس های زیبایش ثبت میکرد.



آنها بارها اشاره کردند که بازدید از سرای مهر، مدرسه ی آموزش پذیرها و کارگاه های هنری دخترها برایشان بسیار جذاب و دیدنی بود و نشستن پای آواز تکتم و بغل کردن لبخند دختر کوچولوها در قسمت پناه گاهی بار دیگر زندگی را به آنها هدیه داده بود. حامد محمدی به همدم گفت: «امروز حال خیلی عجیبی داشتم، خدا را شکر...».



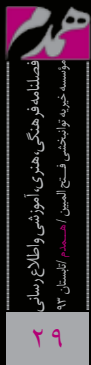
جواد عزتی نوشت: «کارما شاید این است، که در افسون گل سرخ شناور باشیم... و کاش یادمان باشد که آزمایش برای ماست نه برای این بچه ها...». الهام کردا: «دنای این بچه ها به اندازه ی تمام دنیاها ی ما آدم بزرگ ها می ارزد». نازنین بیاتی: «من از شما امید، عشق و زندگی را به یادگار بردم...». و بیتا موسوی: «دیدن خنده های شما برای من یک دنیا می ارزد، اینکه هستی کنار ما، به ما می آموزد که باید شکرگزار نعمت های خدا باشیم». این فرشته های مهربان قول دادند که باز هم به این بهشت کوچک برگردند.





یاوران مهربان: خانم ثابتی و آقای ضربابی  
نیک اندیشان گرمی: مخملباف، مهندس فرامرز  
مرادی، سیاسی، ضمیری، سعید، فصیحی و همکار  
عزیز سرکار خانم اصلاحیان

همدم و اهالی این خانه، خود را در غم فقدان  
عزیزانتان شریک میدانند





روی زمین و کنار صندلی‌شان را ریزه نخ‌های رنگی پر کرده. مربی آموزش، خانم مؤمن دارد با شانه روی تار و پود یکی از گلیم‌ها می‌کوبد. یکی از دختران کلافی نسبتاً بزرگ از نخ چله را در دستش گرفته و نخ‌هایی را که مانده، دورش می‌پیچد. دختران حسابی سرگرم کارند!

این بافندگان خوش ذوق و هنرمند خانه‌ی ما گلیم‌های زیادی را که ماه‌ها برای بافتنش زحمت کشیده‌اند، به عزیزی که به دیدن‌شان آمده‌اند و می‌آیند هدیه می‌کنند. آن وقت است که این گلیم‌ها از خانه‌ی ما تا خانه‌ی دل مهمانان‌مان را فرش می‌کنند و گرم... دلگرم می‌شویم به خاطره‌ی آمدن‌شان و دوباره دیدن‌شان و دلگرم می‌شوند به دوستی تازه‌ای و دعای خیری...

خانم «عصار» مربی خوش ذوق و با سلیقه‌ی کارگاه گلیم‌بافی به همدم می‌گوید: «کارگاه در سال ۱۳۸۳ با هدف آموزش مددجویان با تعداد کمی از دختران شروع به کار کرد. ابتدا مددجویان در کلاس آموزشی و توجیهی با فنون بافت، مواد اولیه و ابزار کار گلیم‌بافی و دستگاه‌های کوچک و بزرگ بافت آشنا شدند. بعد با توجه به توانایی‌شان در تولید آزمایشی و تجربه کافی در گلیم‌بافی، آماده‌ی بافت طرح‌ها و نقش‌ها در اندازه‌های مختلف شدند، بعد هم فراگیری طراحی و نقشه‌خوانی و یادگیری به کار گرفتن رنگ‌های مختلف در زمینه‌ی بافت‌ها را در جلسات مختلف به دختران‌مان آموزش دادیم.» خانم «عصار» می‌گوید که به لطف خدا، در یک سال تعداد دستگاه‌ها را به ۱۲ دستگاه رسانده‌اند و مددجویان بیشتری تحت پوشش قرار گرفته‌اند.

مددجویان کارگاه گلیم‌بافی از ۱۲ تا ۵۰ سال هستند

## گلیم با تار و پود دوستی و روشنایی

### معرفی کارگاه گلیم بافی

گرم و دلنشین است... عمری دارد به اندازه‌ی تاریخ و اصالت و زیبایی آن. دل را به همه جای ایران گره می‌زند؛ به آذربایجان شرقی، اردبیل، کردستان، فارس، کرمان، هرمزگان و... صدای لالایی و زمزمه‌ی آهنگین مادران و دختران عشایر و روستایی را که با عشق می‌بافندش از لابه‌لای نخ‌های سبز و زرد و قرمز و هزار رنگ می‌توان شنید.

«گلیم» یا «پلاس» هنر قدیمی و اصیل ایرانی است که قدمتش در ایران به حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد می‌رسد. بافته‌ای سرشار از ذوق و آراستگی و آرامش با طرح‌های خشتی و خطی و... که جایش را در دل دختران باذوق مرکز هم باز کرده است. دختران ما در کارگاه گلیم‌بافی مرکز که دور تا دورش پر شده از نخ و طرح و دار بافتن، هر روز صبح‌ها دور هم جمع می‌شوند و می‌بافند؛ شوق و شادمانی‌شان هنگام بافتن دیدنی است... دوستی‌شان هم... بافتن گلیم در کنار هم، گره‌های دوستی و هم‌نشینی را بین‌شان محکم‌تر می‌کند. این را از فضای آرام و سرزنده‌ی کارگاه می‌توان احساس کرد...





او و دختران دیگر را به کیش فرستاد.»  
 باید گلیم‌ها را از نزدیک دید و دستی رویشان کشید؛  
 واقعا بی نقص و بی عیب‌اند، پر از طراوت و شادابی‌اند...  
 شاهکارهایی که با دقت و ظرافتی دخترانه بافته شده‌اند.  
 شاید این گلیم، ماه‌ها همدم و همراز دخترکی از دختران  
 خانه‌ی ما بوده... همدم دخترکی صبور و آرام که با  
 گلیم ناتمامش حرف‌ها زده، از آرزوها و دلتنگی‌هایش  
 گفته و شاید هم کمی باریده باشد... گلیم تمام شده اما  
 حرف‌هایش نه... لحظه شماری می‌کند تا دوباره گلیمی  
 بیافد پر از درد دل... بافته‌ی دختران مرکز بی سر و صدا،  
 آرام آرام بر دل‌ها می‌نشیند و با هر کسی که اهل دل  
 باشد، حرف می‌زند... حرف‌هایی از جنس روشنایی...

و خانم عصار مهارت، جدیت و صبوری‌اش را در  
 آموزش مددجویان، در این گلیم‌ها به نمایش گذاشته.  
 در کارگاه پر نقش و نگار مرکز، گبه، طرح گبه،  
 گلیم‌های قشقایی، تابلو فرش، گلیم برجسته، جانمازی،  
 سرانداز و قاب آئینه با انگشتان هنرمند و توانای دختران  
 مرکز بافته می‌شوند. گلیم‌ها و دست‌بافته‌های دختران به  
 صورت تابلو و در اندازه‌ی ۱ در ۱/۵ است و از طرح‌های  
 تمام کشور برای بافت آنها الهام گرفته می‌شود.

خانم «عصار» در ادامه‌ی حرف‌هایش می‌گوید: «در  
 حاشیه‌ی فعالیت‌های تولیدی ما و ضمن هماهنگی با  
 معاونت صنایع دستی اداره‌ی کل میراث فرهنگی،  
 مددجویان موفق به دریافت مدرک کارت شناسایی  
 تولید شده‌اند و به عضویت صنایع دستی استان  
 درآمده‌اند. از فعالیت‌های دیگر مجموعه، هماهنگی  
 با اداره‌ی کل فنی و حرفه‌ای استان خراسان رضوی  
 برای اخذ گواهینامه‌ی مهارت بوده که کلیه‌ی بافندگان  
 در این مرحله هم موفق شده‌اند گواهینامه‌ی مهارت  
 دریافت کنند.»

برای تشویق گلیم‌بافان خانه‌ی ما، در هر دوره از تولید  
 همه‌ی مددجویان به همراه مربی‌شان به بازار می‌روند و با  
 کمک خیرین و با همکاری بازار، لباس‌هایی که دوست  
 دارند برایشان تهیه می‌شود.

خانم «عصار» یکی از خاطره‌های شیرینش را در این  
 ده سال همکاری با مرکز، برای همدم تعریف می‌کند:  
 «می‌دانید که دختران ما نیت خیر و ارتباط خالصانه‌ای با  
 خدا دارند. گاهی اینجا اتفاقاتی خاص می‌افتد... یکی از  
 مددجویان خیلی دوست داشت به کیش مسافرت کند.  
 بعد از دو روز آرزوی او برآورده شد و یکی از خیرین،



برای شما که دوستان داریم همیشه اتفاقات خوش آرزو می‌کنیم ، هنر دست دختران این خانه روحی تازه به مجالس و محافل شما خواهد بخشید.  
 تاج گل های دختران کارگاه گلسازی این موسسه آماده شده تا در مجالس و محافل شما به صورت امانی در اختیارتان قرار گیرد و عطر محبت و عشق این دختران معصوم را در فضا بپراکند....









## طعم شیرین زندگی پروین

صدای گریه‌ی دخترکی ۲ساله فضای شیرخوارگاه شهرستان کوچک و نیمه گرم را پر کرده بود. گریه‌ای که گویا انتظار شنیدن قدم‌های کسی را می‌کشید. اصلا شاید بهانه‌ی مادر را می‌گرفت...

زن و مردی آن طرف دیوارهای شیرخوارگاه، در چاردیواری کوچک‌شان، تصمیمی بزرگ می‌گرفتند. دوست داشتند صدای گریه‌ی بی‌تاب دخترکی را به صدای خنده و قهقهه‌ای سرشار تبدیل کنند. می‌خواستند هم برای دنیای سوت و کورشان کاری کنند و هم برای آخرت‌شان... حالا دخترک ۲ ساله‌ی شیرخوارگاه، هم مادر داشت هم پدر. حالا زن و مردی پشت دیوارهای خانه‌ی ساکت‌شان دخترکی ۲ ساله داشتند و دنیایی پر از خنده... پدر و مادر «پروین» پیش از این صدای گریه‌ی پسرکی را هم شنیده بودند که بهانه‌ی آغوش گرم مادر و نگاه مهربان پدر را می‌گرفت... قلب‌هایی پر مهر، خانواده‌ای را دور هم جمع کرده بود. خانواده‌ای با تمام زیبایی‌هایش، شادی‌ها و غم‌هایش، شیرینی‌ها و تلخی‌هایش در گوشه‌ای از شهرستانی کوچک، متولد شده بود؛ پدر، مادر، خواهر و برادر...

«پروین» و برادرش با بازی‌های کودکانه‌شان در کنار پدر و مادری مهربان و دلسوز روزها و شب‌ها را می‌گذراندند. قد می‌کشیدند و بزرگ می‌شدند... چشم در چشم هم... پروین با وجود داشتن معلولیتی خفیف، مورد حمایت خانواده‌اش بود. آنها با تمام وجود دوستش داشتند. معلولیت هیچ گاه باعث نشد تا از محبت آنها به پروین کم شود.

از پس گذر روزها و لحظه‌ها، بیماری قلبی مادر کار خودش



وقتی پروین از خانواده صحبت می‌کند، با افتخار حرف می‌زند. به خاطر داشتن خانواده به خودش می‌بالد. پروین می‌گوید: «من ۵ برادر ناتنی هم دارم. آنها را خیلی دوست دارم، آنها هم مرا دوست دارند. هرچند که راه دور است و باید از شهرستان بیایند، اما گاهی، بیشتر موقع عیدهای مختلف، به دیدنم می‌آیند و مرا با خودشان می‌برند. آنها از من بزرگترند. من تنها دختر خانواده هستم.» پروین این جمله را با شیطنتی دخترانه و خنده‌ای که روی لب‌هایش می‌دود، می‌گوید.

دختر کوشای خانه‌ی ما، فهمیده و مودب است. او در مرکز فتح‌المبین همیار مربی است و می‌تواند به دختران دیگر آموزش بدهد و در نظم دادن و سازماندهی دختران به مربیان کمک کند. روزهای او مثل دیگر دختران فتح‌المبین برنامه‌ریزی شده و منظم است. پروین به همدم می‌گوید: «من نمازهایم را می‌خوانم و الان که ماه مبارک رمضان است، روزه‌هایم را می‌گیرم. برای همه دعا می‌کنم، برای سلامتی برادرهایم و بچه‌هایشان دعا می‌کنم.»

پروین هرچند دورادور خانواده‌ای دارد که هر لحظه به آنها فکر می‌کند، اما آرزو دارد که خانواده داشته باشد... همان خانواده‌ای که روزی لابه‌لای گریه‌ها و التماس‌های نادیده‌اش او را به شیرخوارگاه سپردند و... همان پدر و مادری را داشته باشد که او قلبا به آنها تعلق دارد.

اگر روزی بر حسب اتفاق، گذرت به شیرخوارگاهی افتاد و صدای گریه‌ی بی‌امان بچه‌ها را شنیدی، کمی دقیق‌تر گوش کن، با تمام قلبت گوش کن... هرکدام از این آواهای لطیف و بی‌انتها که تا ملکوت پر می‌کشند، با تو حرف می‌زنند؛ گوش کن! آنها تو را به بیکرانگی دعوت می‌کنند.

را کرد؛ پروین و خانواده‌ی گرم و صمیمی‌اش را تنها گذاشت. مادر رفت و پدر غم از دست دادن او را تاب نیاورد و یک سال بعد بر اثر سکت، او هم رفت. حالا برادر و خواهر یار و غمخوار هم بودند.

اتفاقی خوشایند اما دغدغه‌ساز، نگهداری از پروین را کمی مشکل می‌کرد. برادر در دانشگاه قبول شده بود! او بعد از اینکه مشغول به تحصیل شد و بعدها تشکیل خانواده هم داد، پروین را به یکی از اقوام سپرد تا از او مواظبت کند... هرچند خودش هم خیلی مواظب پروین بود تا مبدا احساس آندوه یا نیاز کند. پس از مدتی برادر دید که بهتر است او را به مرکز توانبخشی فتح‌المبین بیاورد؛ به خانه‌ای امن و آسوده برای پروین و ۴۰۰ دختر دیگر...

حالا چند سالی است پروین اینجا زندگی می‌کند. برادرش خیلی هوای او را دارد، به او سر می‌زند. او را به خانه‌اش می‌برد تا پروین در کنار همسر و دو فرزند او، طعم داشتن خانواده و دورهم‌نشینی‌ها را از یاد نبرد، تا همیشه این طعم برای او تازه باشد؛ نه فقط برای او که برای خودش هم... آخر پروین هم بازی کودکی‌هایش بوده. طعم داشتن خانواده‌ای صمیمی و مهربان را در کنار او چشیده.

پروین علاوه بر این که دختری آرام و باوقار است، خیلی خوب هم صحبت می‌کند، شمرده و با دقت. می‌گوید: «پدر و مادرم خیلی با هم مهربان بودند، همدیگر را خیلی دوست داشتند. پدرم از غم نبودن مادرم از دنیا رفت. وقتی مریض بود، من از او مواظبت می‌کردم، برایش غذا می‌پختم. وقتی می‌خواست از دنیا برود، به برادرم گفت مواظب پروین باش... نگذار احساس تنهایی بکنند... کنارش باش.»



انسان همان چیزی است که باور دارد. آنتوان چخوف



یک روز خانمی مسن وارد خانه‌ی سالمندان شد؛ بسیار خوشبو، با لباس و ظاهری آراسته و چشمانی که از شدت ضعف تقریباً نابینا بود. شوهر این خانم به تازگی فوت کرده بود، بنابراین او آمدن به خانه سالمندان را ضروری می‌دید. پس از اینکه مدت‌ها در دفتر خانه‌ی سالمندان منتظر ماند و به او گفتند اتاقش حاضر است، با لبخند از جایش برخاست. همچنان که به کمک عصایش به سمت آسانسور می‌رفت، پرستار به توصیف اتاق کوچکش پرداخت.

اما قبل از اینکه صحبت پرستار تمام شود او مشتاقانه، همچون کودکی که اسباب بازی جدیدی به او هدیه داده‌اند، به پرستار گفت: من اتاقم را دوست دارم. پرستار گفت: شما که هنوز اتاقتان را ندیده‌اید! او پاسخ داد: جوابی که به شما دادم هیچ ربطی به دیدن یا ندیدن اتاق ندارد. خوشبختی آن است که فراتر از زمان، آن را مشخص کنی. اینکه اتاقم را دوست دارم یا نه، ربطی به ترتیب چیدن وسایلم ندارد، بلکه کاملاً به این بستگی دارد که من چگونه برای ذهنم برنامه می‌ریزم. همین الان تصمیم گرفتم که اتاقم را دوست بدارم. این همان تصمیمی است که هر روز صبح، موقع برخاستن از خواب می‌گیرم. صبح‌ها دو راه پیش رویم است: می‌توانم تمام روز

را در رختخواب بمانم و مشکلات اعضای از کار افتاده‌ی بدنم را بشمرم، یا اینکه از رختخواب بیرون بیایم و خداوند را به خاطر همان اعضای که هنوز کار می‌کنند شکر کنم. هر روز هدیه‌ای از طرف خداوند است و من تا زمانی که زنده‌ام، به روز جدید می‌اندیشم. سن کهولت همچون حساب بانکی است؛ از هر آنچه که در آن پس‌انداز کرده‌اید، برداشت می‌کنید. پس نصیحتم به شما این است که در حساب بانکی خاطراتتان، فقط خوشی و سعادت پس‌انداز کنید. خاطرات ناراحت‌کننده را دور بریزید.



# رعنا

طعم خوش هر غذا



شرکت صنایع غذایی عالیگلستان





*Fereshteh*  
CONFECTIONERY

شیرینی  
خانگی

# فرشته

مشهد / بلوار ملک آباد / نبش قدس ۸

۷۶۲ ۶۴۰۰



تهیه فیلم و پلیت دیجیتال | با بهره‌گیری از مجهزترین دستگاه‌های تمام اتوماتیک هایدلبرگ

**HEIDELBERG**  
*Suprasetter*

شعبه شهرک صنعتی:  
مشهد، شهرک صنعتی توس، فاز ۱، بلوار  
صنعت، بین میدان اول و دوم، شماره ۱۰۴  
تلفن: ۳۵۴۱۳۱۱۱ / فکس: ۳۵۴۱۳۱۱۲

شعبه مرکزی:  
مشهد، خیابان سلمان فارسی بین  
چهارراه کلاهدوز و سلمان ۶، شماره ۶۵  
تلفن: ۳۸۴۰۴۲۱۸ / فکس: ۳۸۴۰۸۶۴۸

با یکی از  
دوستانم وارد قهوه‌خانه‌ای کوچک  
شدیم و سفارش دادیم.  
به سمت میزمان می‌رفتیم که دو نفر دیگر وارد قهوه‌خانه  
شدند و سفارش دادند: پنج تا قهوه لطفا... دو تا برای ما و سه تا هم  
قهوه‌ی مبادا... سفارش‌شان را حساب کردند و دو تا قهوه‌شان را برداشتند و  
رفتند.  
از دوستم پرسیدم: ماجرای این قهوه‌های مبادا چی بود؟  
دوستم گفت: اگه کمی صبر کنی به زودی تا چند لحظه‌ی دیگه حقیقت رو می‌فهمی.  
آدم‌های دیگری وارد کافه شدند. دو تا دختر آمدند، نفری یک قهوه سفارش دادند،  
پرداخت کردند و رفتند.  
سفارش بعدی هفت تا قهوه بود از طرف سه و کیل... سه تا قهوه برای خودشان و چهار تا  
قهوه‌ی مبادا...  
همان‌طور که به ماجرای قهوه‌های مبادا فکر می‌کردم و از هوای آفتابی و منظره‌ی  
زیبای میدان روبه‌روی کافه لذت می‌بردم، مردی با لباس‌های مندرس وارد کافه  
شد که بیشتر به گداها شباهت داشت. با مهربانی از قهوه‌چی پرسید: قهوه‌ی  
مبادا دارید؟  
خیلی ساده ست! مردم به جای کسانی که نمی‌توانند پول قهوه و  
نوشیدنی گرم بدهند، به حساب خودشان قهوه‌ی مبادا  
می‌خرند...





چند لحظه علمی و آموزشی

لالی انتخابی

بهداشت زبان و کلام

آشنایی شخصیت ناپایداریا

اختلال شخصیت مرزی (BPD)

نقد فیلم

معرفی کتاب

## لالی انتخابی

تیم توانبخشی و آموزشی فتح المبین - همدان



تعامل کودک و خانواده دارای ابعاد گوناگونی است. لازم است محیط پرورش دهنده درون خانواده همراه با انگیزش و پرورش کافی تا اواخر کودکی و بلوغ ادامه یابد تا جوانی با عملکرد سالم بوجود آید. چرا که تکامل تدریجی کودکان تا بلوغ و استقلال شدیداً تحت تاثیر تربیت و پرورش آنها در سالهای اول زندگی است و سلامت جسمانی و هیجانی کودک، تمایلات، باورها، ادراکات و رفتار سالم یا مرضی وی تحت تأثیر نظام خانواده است.

کشمکشها و ناکامیهای مختلف تعادل عاطفی کودک را بر هم زده و سبب ایجاد تشویش و اضطراب در وی می‌گردد. این کشمکشها و ناکامیها از یک طرف و محافظت‌های افراطی از طرف دیگر تبعات مختلفی در پی خواهد داشت؛ یکی از آنها اختلال تکلم است که در برخی موارد وضعیتی پیش می‌آید که به آن لالی انتخابی گفته می‌شود.

### لالی انتخابی چیست؟

لالی انتخابی اختلال نادری است که در آن کودکی که توانایی سخن گفتن را نشان داده است. به طور مداوم از صحبت کردن در یک یا چند موقعیت اجتماعی (مثل مدرسه) امتناع

می‌کند. (APA, 1993)

تصویر معمول آن است که کودک در خانه صحبت می‌کند ولی از صحبت کردن با اشخاص بیرون از منزل حتی با وابستگان نزدیک ناتوان است. در واقع این بچه‌ها کنترل کمی روی توانایی خودشان برای حرف زدن در مکان‌های عمومی‌تر دارند.

نکته‌ای که در تشخیص لالی انتخابی باید مدنظر قرار گیرد این است که در موقعیت‌هایی که کودک در آن صحبت می‌کند باید رفتار کلامی وی متناسب با سنش باشد. این نکته بسیار مهم است، زیرا کودکی که الگوهای تکلمی وی فوق العاده پس رفته است نیز ممکن است به اشتباه به عنوان کودک مبتلا به خاموشی انتخابی تشخیص داده شود. خصوصیت اصلی لالی انتخابی که در DSM-III آمده است عبارت است از: امتناع دائم از صحبت کردن در تقریباً تمام موقعیت‌های اجتماعی، به رغم توانایی فهم سخنان دیگران و توانایی سخن گفتن. این معیار نشانگر آن است که فقدان تکلم مربوط به اختلال بدنی یا ذهنی دیگری نیست. ویژگی‌های دیگری که در DSM-III برای این کودکان ذکر شده عبارتند از: شرمساری فوق‌العاده، کناره‌گیری و انزوای اجتماعی، وابستگی، امتناع از مدرسه رفتن، رفتار عصیان‌گرایی و توانایی بارز برای ایجاد ارتباط با دیگران از طریق غیر کلامی مثل تکان دادن سر، به کار بردن دست و سر، ژست‌های بدن و در بعضی موارد به صورت یکنواخت صدایی را تکرار کردن.

در ویراست نهم کتاب خلاصه روانپزشکی که بر اساس DSMIV-TR است نیز اضطراب اجتماعی، اضطراب جدایی، امتناع از مدرسه رفتن، تأخیر در فراگیری زبان، اختلالات رفتاری نظیر حملات قشوق و رفتارهای مقابله جویانه از دیگر ویژگی‌های این کودکان ذکر شده است.

در DSM-IV و DSMIV-TR آمده است: کودک علیرغم این که قادر به تکلم است در موقعیت‌های اجتماعی خاص (مثل مدرسه) به طور مستمر از سخن گفتن ناتوان است و این اختلال مانع پیشرفت‌های آموزشی یا شغلی یا ارتباط اجتماعی وی می‌شود.

### سن شروع علائم:

به طور معمول والدین اولین بار زمانی از مشکل آگاه می‌شوند که کودک شروع به رفتن به مهد کودک می‌کند. ولی از آنجا که همه کودکان به مهدکودک نمی‌روند ممکن است این مشکل تا مدتی شناخته نشود.

به همین علت سنین متفاوتی برای شروع این اختلال ذکر شده است از جمله:



### ویژگی های مشترک این کودکان:

- ۱- زمانی که باید حرف بزنند نشانه های غیر کلامی اضطراب را نشان می دهند (مثل افسردگی، اجتناب از تماس چشمی، بی قراری، یا بازنگه داشتن حرکات بدن)
  - ۲- نیازها و آرزوها و خواسته هایشان را بیشتر از طریق ارتباط غیر کلامی بیان می کنند (مثلا با حرکات سرودست، اشاره کردن) تا با استفاده از کلمات.
  - ۳- سعی می کنند از فعالیتهایی که نیاز به صحبت کردن دارند اجتناب کنند (مثل درخواست از معلم برای رفتن به دستشویی، یا تیز کردن مداد)
  - ۴- خودشان را به فعالیت یا همکاری های غیر کلامی محدود می کنند (مثل گرفتن توپ در کلاس ورزش یا انجام فعالیت هایی که نیاز به تحرک جسمی بیشتری دارد).
- مسائل دیگری که دیده شده با لالی انتخابی ارتباط دارند عبارتند از:

۱- مسائلی که با اضطراب دیگری ارتباط دارد، مثل اضطراب اجتماعی، اضطراب جدایی، وسواس - اجبار یا گرایش های کمال گرایی.

۲- بی اختیاری ادرار و یا مدفوع

۳- لجبازی و یکدنگی گاهی ظاهر می شوند، اگرچه این رفتارها به نظر می رسد که به هدف اجتناب از موقعیت های اضطراب برانگیز عمل می کنند.

مشاهده واکنش های متقابل خانواده نیز در درمان باید مدنظر قرار گیرد. چرا که الگوی روابط و عملکرد سیستم خانواده برای ارزیابی و فهم مسائل دارای اهمیت زیادی است.

ویژگی های مهم الگوهای ارتباطی خانواده که باید به آنها توجه شود به شرح زیر است:

- آیا روابط بین اعضای خانواده صریح و بدون ابهام است؟

- کدامیک از اعضای خانواده بر روابط مسلط و کنترل کننده است؟

- آیا اعضا مجاز هستند از جانب خود اظهار نظر کنند؟

- آیا روش عمده رابطه کلامی است یا غیر کلامی؟

- محدوده پاسخ عاطفی و هیجانی از جانب اعضای خانواده چیست؟

ویژگی اخیر برای تصمیم گیری در زمینه توانایی خانواده برای پاسخ متناسب با نیازهای هیجانی اعضای خود اهمیت اساسی دارد.

در نهایت باید گفت درمان متمرکز بر مشکل در منزل یا مدرسه یا هر گونه مشکلی است که به نظر می رسد استرس زا باشد و در امتناع کودک از صحبت کردن دخالت داشته باشد.

سن شروع بین ۵-۳ سالگی است (مبانی روانپزشکی آکسفورد، ۱۳۷۷، ص ۴۱۹)

سن شروع قبل از ۳ سالگی و همراه با یک ضربه روانی است (تنسر، ۱۹۹۲)

شروع اختلال معمولا در سنین ۵ تا ۶ سالگی است (خلاصه روانپزشکی، ۱۳۸۲، ص ۴۱۳)

سن شروع بین ۴ تا ۸ سالگی است (خلاصه روانپزشکی، ۱۳۸۲، ص ۴۱۳)

در اغلب موارد شروع قبل از ۵ سالگی است و مشکل معمولاً بعد از ورود به مدرسه در میانگین سنی ۶ سال و ۱۰ ماه تشخیص داده می شود (کالوین و فاندیودیس، ۱۹۸۲)

برای پاسخگویی به این سوال مهم که چه چیزی عامل اصلی لالی انتخابی است تحقیقات کافی صورت نگرفته است. با وجود این، بر اساس تحقیقات و مشاهدات، بعضی از عوامل به طور مشترک نقش موثری در این رخداد دارند. این عوامل شامل موارد زیر هستند:

### ۱- طبع مضطرب و یا خجالتی:

برخی کودکان دارای لالی انتخابی به عنوان فردی توصیف می شوند که در شرایط جدید یا هنگام رو به رو شدن با افراد ناشناس خجالتی و آرام هستند. والدین می گویند که این کودکان همیشه به این شیوه عمل می کنند.

۲- تاریخچه خانوادگی کمروبی یا اضطراب: معمولا یکی از والدین یا هر دو در موقعیت های اجتماعی احساس اضطراب نموده یا زمانی که باید در مقابل دیگران صحبت کنند اضطراب خاصی را تجربه می کنند.

### ۳- مشکلات زبان/تکلم:

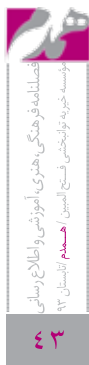
برخی از این کودکان مشکلات زبان/تکلم دارند (مثل مشکلات تلفظ) و برخی دیگر از آنها در صحبت کردن از این می ترسند که کلمات آنها باعث تمسخر دیگران شود.

### ۴- فرهنگ جدید:

شیوع بیش از حد انتظار این اختلال در میان کودکان مهاجر وجود دارد. بعضی از کودکانی که با فرهنگ جدید و با زبان متفاوت سازگار می شوند ممکن است در صحبت کردن بی تمایل باشند.

### ۵- خانواده ضعیف/ شبکه همسالان مدرسه:

این کودکان، ممکن است بیشتر از خانواده هایی باشند که ارتباط خوبی (قوی) با محیط مدرسه نداشته باشند. یا ممکن است این کودک در محله متفاوتی از همکلاسی های خودش زندگی کند و در حالی که آنها از وسیله شخصی یا آژانس یا سرویس برای رفتن به مدرسه استفاده می کنند، او از اتوبوس استفاده می کند.





### درمان:

اگرچه چندین مطالعه موردی گزارش می‌کنند که درمان رفتاری برای لالی انتخابی موفق بوده ولی نتیجه مطالعات کنترل نشده است.

به نظر می‌رسد ترکیب روشهای درمانی شناختی- رفتاری و استفاده از مداخلات انفرادی و تشویق به استفاده از تکلم بیش از همه مفید باشد. در کنار اینها ضمن مشاهده دقیق رفتارهای کودک در موقعیتهای مختلف و نیز اجرای آزمونهای لازم به منظور بررسی وضعیت ذهنی و جسمی کودک باید به مشاوره و هدایت والدین پرداخت. همچنین می‌توان از تکنیک‌های بازی درمانی و ترسیم نقاشی جهت بررسی شخصیت کودک و ایجاد تغییرات مطلوب در آن استفاده کرد. به ندرت ارزیابی روانپزشکی و درمان در بیمارستان ضرورت می‌یابد.

اکثر موارد فقط چند هفته یا چند ماه، ولی برخی موارد سالها طول می‌کشد. در یک مطالعه پیگیری حدود نیمی از کودکان مبتلا ظرف ۵ تا ۱۰ سال بهبود یافتند. به نظر می‌رسد کودکانی که تا سن ۱۰ سالگی بهبود نیابند، سیری دراز مدت داشته و پیش‌آگهی آنان بدتر از کسانی است که تا ۱۰ سالگی بهبود می‌یابند (خلاصه روانپزشکی، ۱۳۸۲، ص ۴۱۳). احتمال بهبود پس از این سن هم وجود دارد، هرچند یافته‌های پیگیری قطعی در دست نیست.

یافته‌های اخیر حاکی است که فلوئوکستین (Prozac) ممکن است بر سیر لالی انتحالی تأثیر گذاشته و موجب تقویت روند بهبودی شود؛ لذا در ماقعی که مداخلات اجتماعی برای کنترل علائم کفایت نکند تجویز داروهای SSRI (مهار کننده انتخابی بازجذب سروتونین) نظیر فلوئوکستین بخشی پذیرفته شده از درمان محسوب می‌شود.

مطالعه ای که اخیراً روی ۲۰ کودک انجام شده است حاکی است که این دارو ممکن است در درمان سکوت پیشگی انتخابی کودک موثر باشد.

سایر داروها نظیر فنلزین (Nardil) نیز در بهبود نشانه‌های جمعیت هراسی گزارش شده اند اما به ندرت برای درمان لالی انتخابی کودکان سنین مدرسه توصیه می‌شوند.

### منابع:

- ۱- آزاد حسین، روان‌شناسی مرضی کودک (آسیب شناسی روانی کودک)
- ۲- انجمن روانپزشکی آمریکا، طبقه بندی اختلالات روانی DSM-IV، ترجمه پورافکاری نصرت ا...، چاپ دوم، تبریز، انتشارات آزاده، ۱۳۷۴، صص ۸۴-۸۵
- ۳- سادوک بنیامین، سادوک ویرجینیا، خلاصه روانپزشکی (ویراست نهم)، ترجمه سبحانیاں خسرو، رفیعی حسن، چاپ اول، تهران، انتشارات ارجمند، ۱۳۸۲، صص ۴۱۴-۴۱۲.
- ۴- سیف نراقی مریم، نادری عزت‌الله، اختلالات رفتاری کودکان و روش‌های اصلاح و ترمیم آن، چاپ اول، تهران، انتشارات بدر، ۱۳۷۰، صص ۹۷-۹۶.
- ۵- گات دنیس، گلدن مایکل، می بریچارد، مبانی روانپزشکی آکسفورد (روان‌شناسی بالینی)، ترجمه ابوحمزه الهام، هاشمیان کیانوش، چاپ اول، تهران، انتشارات تیبان، ۱۳۷۷، صص ۴۲۰-۴۱۹.
- ۶- نلسون ارمسون و والد، روانپزشکی اطفال، ترجمه جلیلی بهروز، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی - درمانی ایران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۲۷۴-۲۷۳، صص ۲۷۳-۲۷۲.
- ۷- هوربیتز، مبانی روانپزشکی کودک، ترجمه پورافکاری نصرت ا...، چاپ اول، تبریز، انتشارات معاونت پژوهشی دانشگاه علوم پزشکی، ۱۳۷۵، صص ۲۲۹، ۲۳۴، ۳۷۴.



## بهداشت زبان و کلام

وقتی صحبت از بهداشت می‌شود، منظور کلیه اقدامات و فعالیت‌هایی هستند که در جهت پیشگیری از اختلال، به کار گرفته می‌شوند. کلام شیوه‌دلتشین، تازه و پر محتوا، تأثیرگذارتر از کلام و سخنان بیهوده، تکراری و کلیشه‌ای است. رعایت نکردن بهداشت کلام و بیان، مسموم کننده است. اما کلام سالم و زیبا، کلید طلایی زندگی در ارتباطات اجتماعی است. سخنان غیر بهداشتی، در فضای زندگی جامعه طوری آلودگی ایجاد می‌کند که رسوبات آن برای مدت‌ها و شاید برای همیشه، ایجاد هزینه می‌نماید و مردم را به واکنش وامی‌دارد. غیبت کردن از دیگران، سخن چینی، تملق و ریا، الفاظ رکیک و زشت، برچسب‌های ناروا و یکنواختی کلمات بیان شده، از جمله مصداق‌های زبان غیر بهداشتی هستند.

طبق تحقیقات روان‌شناسی، سخن تازه و اندک و درست که متناسب با شرایط فیزیکی و عاطفی مخاطبان باشد، بسیار مفیدتر از اضافه‌گویی است. همان طور که از یک چراغ می‌توان بهره گرفت، اما از آتش گرفتن چراغ هرگز، بهداشت کلام و بیان نیز همچون چراغی افروخته است که چراغ نافروخته را بوسه می‌دهد و برمی‌افروزد. خطیبی که به تفصیل و بسیار سخن می‌گوید و به ظرفیت شنوندگان و حالات روحی آنان، توجه نداشته باشد، مثل این است که انبار بی‌مصرفی را تخلیه می‌کند که ثمری ندارد. آراستگی سخن باید همچون پیامی اشاره برای معشوق باشد که از حرف، متن و از کلمه، قصه و حکایت درآید. کلام نازیبا یک نوع بیهوده‌گویی است و بس.

رابرات چاپمن (R.Chopman)، در بررسی‌های خود به این نتیجه رسیده است که لغات با معانی خوشایند و مطبوع مانند: زیبایی، قشنگی، خوبی، دوست دارم، مهربانی، آفرین بر شما، چه قدر خوب هستی، چه قدر با محبتی، چه قدر زیبا هستی و ... امواج مغزی مشابهی ایجاد می‌کنند که در این امواج، به انسان حالت شمع و شادی دست می‌دهد. همچنین در بیان کلمات زشت و ناخوشایند، امواج دیگری در مغز به وجود می‌آید که در آن از شادی و شمع، خبری نیست، بلکه هیجان‌های غم و اندوه را همراه دارد. چاپمن از این طریق و مطالعه‌ی امواج متوجه شد که ممکن است یک زبان جهانی، در مغز انسان وجود داشته باشد که مبنای ذاتی داشته است. البته چامسکی (N.Chomsky) نیز معتقد است: زبان آموزی یک مبنای ذاتی و فطری دارد چون در همه‌ی گویش‌ها و در تمام دنیا چیزهای مشترکی مثل فعل، فاعل، قید، صفت، امر و ... وجود دارد که نمی‌توان آنها را متأثر از محیط دانست.

به هر حال به رغم آن که اکثر افراد، به راحتی می‌توانند با هم گفتگو کنند و پیام‌های خود را به همدیگر منتقل نمایند، اما چرا گاهی در ارتباط کلامی دچار مشکل می‌شوند؟ وقتی سخن و کلام غیر بهداشتی باشد در شنونده، عکس‌العمل همراه با عصبانیت را به وجود می‌آورد. در یک گفتگوی موفق یا در یک سخنرانی تأثیرگذار، باید اصولی رعایت شود که این اصول عبارتند از: اصل کیفیت، اصل کمیت، اصل ربط و اصل رفتار.

۱- اصل کیفیت: در اصل کیفیت، گوینده باید صادق و راستگو باشد. نباید مطالب را تحریف و یا سانسور نماید. اگر قرار است پیام درست انتقال یابد و درست اثر بگذارد تا شنونده ادراک درستی از آن داشته باشد، باید شفاف، روشن، واضح، بدون سرپوش و درست باشد.

۲- اصل کمیت: در اصل کمیت، گوینده باید به مقدار و اندازه حرف بزند. یعنی زیاده‌گویی و کم‌گویی، هر دو پیام را از چهارچوب خود خارج می‌کنند. به اندازه‌ی باید گفت که پیام بتواند منتقل شود.

۳- اصل ربط: در اصل ربط، پیام نباید از موضوع خارج شود. پیام باید به موضوعی که قرار است منتقل شود، ارتباط داشته باشد.

۴- اصل رفتار: در این اصل، تن صدا، لحن بیان، شیوایی کلمه، متانت گوینده، حالات چهره و ایما و اشاره، باید مورد توجه قرار گیرد. به عبارت دیگر، در اصل رفتار به تلاش گوینده برای فهم بهتر مطالب، اشاره می‌شود.

عدم رعایت اصول گفتگو، گوینده و شنونده را به مقصد نمی‌رساند و ایجاد تنش می‌کند. تنش نیز به نوبه‌ی خود بر سلامت جسمی و روانی اثر سوء دارد. بسیار دیده می‌شوند افرادی که واقعا قصه‌شان تمام شدنی نیست یا قصه‌شان پر غصه است، به گونه‌ای که گوش مفت را مطلبد و وقت اضافی. مطلب را درست ادا نکردن درک نادرستی به شنونده می‌دهد؛ طوری که بر اساس همان درک غلط تصمیم می‌گیرد.

بسیاری از اختلالات و کشمکش‌های بین افراد، نتیجه‌ی عدم رعایت اصل کیفیت در گفتگو است. خارج از موضوع صحبت کردن، از شاخه‌ای به شاخه‌ای پریدن و ارتباط نداشتن مطالب با موضوع، به جز اتلاف وقت حاصل دیگری ندارد. گوینده اگر از ساختار مناسب و از صحت و سلامت بیان بهداشتی برخوردار باشد، بیشترین تأثیر را بر شنونده می‌گذارد. گفتگوی موفق، تأثیر درونی دارد و انسان را از درون بر می‌انگیزد و کلام گفتاری زیبا را بر دل می‌نشانند. «افلاطون» در یکی از گفتگوهای خود می‌گوید: برای شفای تن و روان، ابتدا باید از کلام دلتشین و شیرین که حالت آرامش و صفا و تمرکز عالی ذهن را دارد، استفاده کرد.

منبع:

- ۱- روانشناسی تصویر ذهنی، مالتز ماسکول، ترجمه مهدی قراچه‌داغی، ۱۳۳۳
- ۲- روانشناختی سال سوم آموزش متوسطه، فراهانی، دیگران، ۱۳۸۰
- ۳- روش‌های نادرست زندگی، حیدر علی ایزانلو، ۱۳۸۴



## آشنایی شخصیت ناپایدار یا اختلال شخصیت مرزی (BPD)

تیم توانبخشی و آموزشی فتح‌المبین - همدم

تعریف می‌شود:

اختلال شخصیت‌مرزی

borderline personality disorder (B P D):

الگوی فراگیر بی‌ثباتی در روابط بین فردی، خودپنداره، عواطف و تکانشگری آشکار است که در اوایل بزرگسالی آغاز شده، در زمینه‌های گوناگون وجود دارد و با پنج (یا بیشتر از پنج) خصوصیت زیر مشخص می‌شود:

- (۱) اقدام‌های «دیوانه‌وار» برای جلوگیری از ترک شدن خیالی یا واقعی
- (۲) بی‌ثبات و شدید بودن روابط بین فردی، به صورت الگویی که مشخصه‌اش تناوب میان دو قطب افراطی است: آرمانی‌نمایی و بی‌ارزش‌نمایی
- (۳) اختلال هویت: بی‌ثبات بودن واضح و دائم خودانگاره یا احساس فرد در مورد خودش
- (۴) رفتار تکانشی حداقل در دو زمینه که احتمال ضرر شخصی وجود دارد (مانند ولخرجی، روابط جنسی، سوء مصرف مواد، بی‌ملاحظه رانندگی کردن، دوره‌های پرخوری)
- (۵) رفتار، ژست یا تهدید به خودکشی به صورت مکرر یا خودزنی‌های مکرر
- (۶) بی‌ثباتی عاطفی به دلیل ماهیت واکنشی خلق (مثلاً ملال یا تحریک‌پذیری یا اضطراب که معمولاً چند ساعت و ندرتا تا چند روز دوام می‌یابد).
- (۷) احساس مزمن پوچی
- (۸) نامتناسب و شدید بودن خشم یا دشواری در تسلط بر خشم

شخصیت (personality) معمولاً به عنوان برجسب تشخیص کلی برای رفتار قابل مشاهده‌ی فرد و تجارب درونی قابل بیان ذهنی او مورد استفاده قرار می‌گیرد. شخصیت هر فرد که این‌گونه توصیف می‌شود، هم جنبه‌های فردی و هم اجتماعی او را نشان می‌دهد. راهنمای تشخیصی و آماری اختلالات ذهنی چاپ چهارم

تجدید نظر شده DSM.TV.IR اختلال شخصیت را تجارب ذهنی پایدار و رفتاری تعریف می‌کند که خارج از معیارهای فرهنگی بوده و به گونه‌ای انعطاف‌ناپذیر نافذ هستند. شروع آنها در نوجوانی یا اوان جوانی است، در طول زمان ثابت هستند و به ناخشنودی و اختلال می‌انجامند. در این میان، اختلال شخصیت مرزی شایع‌ترین اختلال شخصیت در محیط‌های روان‌پزشکی است که این‌گونه



در مجموع، عوامل سبب شناختی و خطرناک متعددی برای اختلال شخصیت مرزی گزارش شده است که در یک تقسیم‌بندی کلی، ذیل عوامل محیطی و سرشتی طبقه‌بندی می‌شوند. فقدان‌ها، جدایی‌های اولیه، روابط خانوادگی آشفته، تضادهای ارتباطی شدید میان والدین و سوء استفاده‌های جسمی و جنسی کودکی از جمله عوامل محیطی دخیل در بروز این اختلال می‌باشد.

از طرف دیگر، تاریخچه‌ی خانوادگی ابتلا به اختلالات روانی (به خصوص خلقی و اختلالات مرتبط با کنترل تکانه مثل سوء مصرف مواد)، آسیب‌پذیری خاص در خلق و خوی بیماران مرزی و آسیب‌های عصب شناختی/ بیوشیمیایی، از جمله عوامل سرشتی دخیل در سایکوپاتولوژی مرزی است.

### درمان

درمان بیماران دچار اختلال شخصیت مرزی دشوار است. از جمله علل این دشواری می‌توان موارد زیر را برشمرد:

(۱) میزان بالا و بی‌نظمی در استفاده از خدمات پزشکی و روان‌پزشکی

(۲) الگوهای تکراری خروج از درمان و قطع درمان توسط بیماران

(۳) حضور و مشارکت نامرتب و بی‌نظم در جلسات روان‌درمانی

(۴) امتناع از مصرف داروهای تجویز شده

(۵) و به طور کلی، الگوی عمومی عدم پیروی از درمان و عدم پذیرش درمان در این بیماران

ولی باید گفت روان‌درمانی و دارودرمانی برای این بیماران مفید است که البته درمان اولیه‌ی اختلال شخصیت مرزی روان‌درمانی است که برای نتایج بهتر، درمان دارویی نیز به برنامه‌ی درمانی اضافه شده است.

در روان‌درمانی روش‌هایی وجود دارد که خود بیمار در آنها نقش فعال و پویایی دارد و این روش‌ها مؤثر می‌باشد.

در صورتی که در بیماران مقابل به جرح خویشتن، تکانشگری و خودآزار باشند در محیط محافظت شده‌ی بیمارستان تحت درمان قرار گرفته و از درمان‌های گروهی و فردی بهره‌مند می‌شوند.

(۹) بروز افکار بدگمانه یا علائم شدید تجزیه‌ای به صورت گذرا در مواقع فشار روانی

### همه گیرشناسی

این اختلال در ۱ تا ۲ درصد جمعیت وجود دارد و در زن‌ها ۲ برابر شایع‌تر از مردان است و احتمالا در طبقات پایین اقتصادی و اجتماعی درصد بیشتری دارد.

### ویژگی‌های بالینی

بیماران مزمن تقریبا همیشه به نظر می‌رسد در حالتی بحرانی قرار دارند و نوسان خلق در آنها شایع است. کارکرد بیماران به گونه‌ای است که روابط بین فردی آنها را مختل می‌سازد. از آنجا که احساس خصومت و وابستگی را همزمان دارند و روابط بین فردی‌شان آشفته و به هم ریخته است، رفتار این گونه بیماران بسیار غیر قابل پیش‌بینی است و از همین رو آنها تقریبا هیچ وقت به آن مقدار کارایی که در توان‌شان هست، دست نمی‌یابند. رابطه‌ی صمیمانه، تلاش دیوانه‌وار برای اجتناب از رهاشدگی، بیان نامناسب، خشم شدید و دشواری در کنترل خشم و احتمال این که به کسی که احساس نزدیکی می‌کنند وابسته شوند، بسیار زیاد است. از طرف دیگر نسبت به دوستان صمیمی خود، اگر احساس سرخوردگی کنند، خشم بسیار شدیدی ابراز می‌کنند.

طغیان‌های کلامی، خودزنی‌های مکرر، انجام دائمی بعضی از کارها، تغییر دادن اهداف، ارزش‌ها، اشتیاق‌های شغلی، تغییرات ناگهانی در عقاید و نقشه‌ها درباره‌ی شغل، هویت جنسی، ارزش‌ها و سنخ‌های دوستان، از دست دادن مکرر شغل، تحصیلات متناوب، ازدواج شکست خورده، رفتار تکانشی، قماربازی، خرج کردن غیرمسئولانه پول، پرخوری، سوء مصرف مواد، رفتار جنسی نادرست، رانندگی بی‌پروا، گرایش به خودکشی، حرکات نمایشی، رفتار خود آسیب‌زننده، تکانشگری، خود ویرانگری و رفتار پرخاشگرانه از جمله چشم‌اندازهای رفتاری این افراد است.

### سبب شناسی

اگرچه دلایل BPD (اختلال شخصیت مرزی) هنوز مشخص نیست، اما اطلاعات موجود نشان می‌دهد که متغیرهای بیولوژیکی و روان‌شناختی زیادی با خطر شکل‌گیری این اختلال ارتباط دارند. بسیاری از پژوهشگران معتقدند که اختلال شخصیت مرزی از تعامل عوامل ژنتیکی، بیولوژیکی، اجتماعی، روان‌شناختی، محیط خانوادگی آشفته، مشکلات والدین و سبک‌های فرزندپروری بی‌کفایت آنها ناشی می‌شود. همچنین، شواهد زیادی نشان می‌دهد که عوامل عصب‌شناختی نیز با اختلال شخصیت مرزی ارتباط دارند.

### منابع:

- محمود علیلو، مجید؛ شریفی، محمدمبین (۱۳۹۱). اختلال شخصیت مرزی: مباحث نظری و روش‌های درمانی. تهران: انتشارات ارجمند.
- سادوک، بنیامین جیمز؛ سادوک، ویرجینیا ال‌کوت، (۲۰۰۳)، خلاصه روان‌پزشکی: علوم رفتاری/ روان‌پزشکی بالینی، جلد دوم، ترجمه نصرت‌الله پورافکاری (۱۳۸۲). تهران: شهرک: آینده سازان.

اگر به خطا رفتی، از برگشتن واهمه نداشته باش. کنفوسیوس



## اوتیسم؛ موزیکال

نویسنده و کارگردان: ترسا رگان

بازیگران: هنری استیلز، لکسی آرون،

آدام والدن و...

سال تولید: ۲۰۰۷ میلادی

نقد فیلم: فهیمه شریعتی

مدت آن ۹۴ دقیقه است. ایده‌ی اولیه‌ی فیلم ابتدا در جولای ۲۰۰۵ به عنوان طرح فیلمی ۴۸ ساعته، به صورت بالقوه شکل گرفت، اما شکل خارجی به خود نگرفت. به گفته‌ی رگان، نویسنده و کارگردان فیلم، بیش از ۴۰۰ ساعت داده و مواد خام برای تهیه‌ی این فیلم جمع‌آوری شده و مواد مستند بر پایه‌ی روایت‌های پنج خانواده‌ی مکمل فیلم تهیه شده است. در نوامبر ۲۰۰۷ فیلم «اوتیسم؛ یک موزیکال» از سوی «آکادمی علوم و هنرهای تصاویر متحرک» به عنوان یکی از پانزده فیلم دارای ویژگی‌های فیلم مستند در فهرست کوتاه اسکار، نامیده شد. این فیلم در ۷ جشنواره‌ی مهم، برنده‌ی جوایزی در امریکا بوده. در میان این جوایز، جایزه‌ی بهترین فیلم مستند از دهمین جشنواره‌ی سالانه‌ی بین‌المللی فیلم نیوپورت نیز به چشم می‌خورد.

ترسا رگان می‌گوید: «اوتیسم، فیلمی فیلم‌موضوع نیست؛ با دیدن این فیلم قرار نیست همه چیز را درباره‌ی علل و درمان اوتیسم یاد بگیرید. هیچ متخصص و کارشناسی به دنبال نشان دادن و توصیف همه‌ی مظاهر مختلف اوتیسم به شما نیست... شما می‌توانید به سادگی اوتیسم را تجربه کنید، آن هم به عنوان شخصیت‌های فیلم که کنش‌هایی را انجام می‌دهند؛ به عنوان مانعی اصلی در زندگی و مانعی عمده که همانا قرار گرفتن در حوزه‌ی موسیقی است... این فیلم - که افراد زیادی، آن را داستان عشق می‌نامند دقیقاً آنچه را که باید انجام بدهیم به خانه‌هایمان می‌آورد؛ بنابراین، داستان فیلم چند نفر را دور هم جمع می‌کند و

در شماره‌ی پیشین همدم، در بخش معرفی کتاب، رمان «ماجرای عجیب سگی در شب» پیرامون نوجوانی اوتیست که دارای توانایی‌های قابل توجهی است و نگاه موشکافانه‌ای به پدیده‌های اطراف خود دارد، معرفی شد. در این شماره، فیلمی با موضوع اوتیسم معرفی می‌شود تا خوانندگان عزیز همدم، در کنار مطالعه‌ی کتاب، تماشای فیلمی با همین موضوع را نیز تجربه کنند.

«اوتیسم؛ موزیکال» فیلمی است مبتنی بر بازگویی برخی حقایق آشکار که می‌تواند عنوان مستند را به خود اختصاص بدهد. خانم «ترسا رگان»، نویسنده‌ی و کارگردانی این فیلم را بر عهده داشته. فیلم محصول سال ۲۰۰۷ میلادی بوده و



# AUTISM: THE MUSICAL

.....Follows five autistic children as they work together to create and perform a live musical production and captures the struggles and triumphs of their family lives







به معنای تهدید برای فرد بیمار یا خانواده‌ی او نیست؛ بلکه فرصتی است برای خودشکوفایی و رشد بیشتر. در پایان معرفی فیلم این شماره، فیلم‌هایی را با ژانرهای متفاوت که به موضوع اوتیسم پرداخته‌اند، معرفی می‌کنیم:

۱. فیلم‌های مستند: اوتیسم؛ هر روز، اوتیسم یک جهان است، بچه‌های ستاره‌ها، مردم عادی مرا می‌ترسانند، مادرهای یخچالی.
۲. فیلم‌های مستند-درام: ماراتن، از اعماق قلب می‌گرید.
۳. فیلم‌های آموزشی: منتقل‌کنندگان (The Transporters)
۴. فیلم‌های داستانی: کودکی منتظر است، آدام، کیک برفی، زیر پیانو.

آماده می‌شود تا بخنداند، اما باید این هشدار بجا را بدهم که این فیلم طرز فکرتان را درباره‌ی خیلی مسائل تغییر خواهد داد؛ نه فقط درباره‌ی اوتیسم.»

فیلم «اوتیسم؛ موزیکال» روایت شش ماه از زندگی پنج کودک اوتیست است که هر یک توانایی‌های خاصی دارد؛ مثلاً «هنری» که متخصص دایناسورهاست، در نمایش، نقش یک کم‌دین نوظهور را بر عهده می‌گیرد و «آدام» که ویولن سل می‌نوازد در نقش یک خواننده ظاهر می‌شود. البته بقیه‌ی بچه‌ها هم خصوصیات و توانایی‌هایی دارند که در صورت آموزش و تقویت مهارت‌هایشان هر کدام چیزی برای گفتن خواهند داشت و توانمندی‌هایشان را به نمایش خواهند گذاشت. بچه‌ها به همراه مربی گروه‌شان تلاش می‌کنند تا با وجود بیماری‌شان، نمایشی در قالب موسیقی زنده اجرا کنند. آنها همه‌ی تلاش‌شان را می‌کنند تا بهترین نمایش را اجرا کنند. فضای فیلم زنده و تاثیرگذار است. از آنجا که فیلم در قالب مستند-فیلم است، هیجان و تکاپوی شخصیت‌ها باورپذیر به تصویر کشیده شده تا مخاطب با شخصیت‌ها احساس نزدیکی کرده و آنها را باور کند. این فیلم این نکته را به مخاطب القا می‌کند که بیماری و نقص





## کجا می‌ریم بابا؟

نویسنده: ژان لویی فورنیه  
ترجمه: محمد جواد فیروزی  
انتشارات نگاه، ۱۳۸۸

مستقیم و آسان‌تر بیان کند. شاید با خواندن این کتاب کمی متعجب شوید! تعجب به خاطر روراستی نویسنده با مخاطب خواهد بود نه به خاطر نوع حوادثی که در زندگی‌اش رخ می‌دهد. لحن نویسنده با وجود طنزوار بودنش گاهی تند و تیره می‌شود. او مسائلی را که به طور ملموس با آنها مواجه بوده است، صادقانه بیان می‌کند و در پرداخت روایت به واقع‌گرایی روی می‌آورد: «آن‌هایی که از داشتن یک بچه‌ی غیرطبیعی هرگز وحشت نداشته‌اند، دست‌هایشان را ببرند بالا. کسی دست‌ها را بالا نمی‌برد.»

آنچه در این کتاب به تصویر کشیده شده، توصیف لحظات و بیان خاطراتی است که نویسنده در کنار فرزندانش گذرانده است. با خواندن این کتاب اگر واقع‌بینی نویسنده را در حین مطالعه از یاد نبریم لبخندی گوشه‌ی لبمان خواهد نشست و حتی گاهی با صدای بلند خواهیم خندید و گاهی هم حسابی به فکر فرو خواهیم رفت و احساس اندوه خواهیم کرد.

این کتاب ۱۶۰ صفحه‌ای در حیطه‌ی داستان‌های مینی‌مالیستی قرار می‌گیرد. داستان‌های مینی‌مال داستان‌های کوتاهی هستند که زبانی ساده و روان دارند و روایتی سراسرست و بدون پیچیدگی. نویسنده‌ی این نوع داستان لحظه یا لحظاتی خاص از زندگی شخصیت داستان را به نمایش می‌گذارد و به مخاطب این اجازه را می‌دهد تا پا به پای او حرکت کند، وقایع را درک کند و حوادث را کاملاً پیش رویش ببیند.

زمان روی دادن حوادث در این نوع داستان‌ها، زمان حال است: «با قیافه‌ی کاملاً جدی وارد اتاق می‌شوم. «ژوزه چرا تو ما را زدی به چوب لباسی؟» حاج و واج نگاهم می‌کند. به شوخی‌ام ادامه می‌دهم: «درست است که این بچه معلوله، اما این دلیل نمی‌شه که اونو سر چوب لباسی بزنی.» ژوزه از رو نمی‌رود و جواب می‌دهد: «آقا، چند لحظه‌ای گذاشتمش تا خشک بشه، خیس بود.» تمرکز اصلی در داستان‌های مینی‌مال روی حادثه‌ای اصلی است که عمدتاً حادثه‌ای مهم

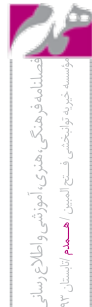
«توما خونسرد و آرام ادامه می‌دهد: «بابا، کجا می‌ریم؟» شاید قصد دارد رکوردش را بهبود ببخشد. به مرتبه‌ی صدم که می‌رسد، آدم دیگر نمی‌تواند جلوی خودش را بگیرد، می‌زند زیر خنده. با او آدم اصلاً احساس ملال و دل‌تنگی نمی‌کند. توما خدای بامزه‌گی‌ست.»

اگر سری به دنیای رنگارنگ کتاب بزنینم، می‌بینیم که کم نیستند کتاب‌هایی که می‌توانند ریشه بدوانند در روح‌مان و آشنایمان کنند با حس و حالی تازه و تجربه‌هایی نو؛ اما بعضی از این کتاب‌ها از چشم خوانندگان و مخاطبان اصلی‌اش پنهان مانده‌اند. کتاب «کجا می‌ریم بابا؟» از همین کتاب‌های ناشناخته است، نوشته‌ی ژان لویی فورنیه و ترجمه محمدجواد فیروزی که انتشارات نگاه در سال ۱۳۸۸ آن را منتشر کرده. این کتاب در سال ۱۳۹۲ تجدید چاپ شده و انتشارات نکوراد نیز در سال ۱۳۹۱ با ترجمه سعیده بوغیری آن را به چاپ سوم رسانده است. ژان لویی فورنیه طنزپرداز، کارگردان تلویزیون و منتقد ادبی فرانسوی است.

فورنیه دو فرزند معلول دارد؛ توما و ماتئو. معلولیت آنها هم ذهنی است و هم جسمی. آنها نه توانایی خواندن و نوشتن دارند نه اندیشیدن و نه کار کردن. آنها قادر نیستند کارهای روزمره‌شان را انجام بدهند؛ کارهایی مثل شستشو کردن، لباس پوشیدن، به تنهایی غذا خوردن و...

او در صفحات آغازین کتاب خطاب به دو فرزندش که این کتاب را برای آنها نوشته است، می‌گوید: «وقتی که راجع به بچه‌های معلول حرف می‌زنیم، جوری قیافه می‌گیریم که انگار از یک فاجعه حرف می‌زنیم. برای یک بار هم که شده، می‌خواهم سعی کنم از شما با لبخند حرف بزنم. شماها اغلب مرا خندانده‌اید، آن هم نه همیشه به طور غیرارادی و ناخواسته.»

زبان نویسنده در این کتاب، طنزگونه است، آن هم طنزی از درون تلخ و به ظاهر شیرین و دل‌چسب. به نظر می‌رسد زبان طنزآلود فورنیه وسیله‌ای است تا وقایع و حقایق زندگی‌اش را و حتی سختی‌هایی را که تجربه کرده، تا حدی



تلقى نمی‌شود، اما روانی زبان و روایت، سبب ایجاد کشش داستانی در خواننده می‌شود. فورنیه ایجاز در نوشتار و کوتاه‌نویسی را در این کتاب و آثار دیگرش رعایت کرده است.

به طور خلاصه باید گفت هدف داستان‌های مینی‌مال، برانگیختن احساس مخاطب است و عمدتاً در پی ارائه‌ی اندیشه‌ی خاص فلسفی یا درون‌مایه‌ای پیچیده نیست. محتوای این داستان‌ها بیان دغدغه‌های کلی انسان با زبانی شفاف و واضح است. «کجا می‌ریم بابا؟» آخرین کتاب ژان لویی فورنیه است که در سال ۲۰۰۸ منتشر شده و در همان سال جایزه‌ی ادبی «فمینا» را از آن خود کرده است. «بابام هرگز کسی را نکشت» و «من به جهنم نخواهم رفت» دو اثر معروف دیگر از این نویسنده‌ی فرانسوی‌اند.

فورنیه و همه‌ی مخاطبان این کتاب به توما و ماتيو بدهکارند؛ آن هم به خاطر اینکه آنها چنین شاهکار ادبی را آفریده‌اند... «من پدر خیلی خوبی نبوده‌ام. خیلی وقت‌ها تحمل‌تان نکردم، سخت می‌شد شماها را دوست داشت. با شماها، آدم باید صبر ایوبی فرشته‌ها را می‌داشت، و من فرشته نبودم.»



## مسابقه جایزه دارا!



از این شماره ی همدم به بعد این صفحه بهانه ای خواهد بود برای ارتباط بیشتر بین شما و دختران این موسسه . احساس تان را نسبت به این تصویر در قالب متن ادبی، شعر، داستان کوتاه و... برایمان ارسال کنید. از پنج نفر از عزیزانی که متن و اثری زیبا فرستاده اند به رسم یادبود تقدیر بعمل آمده و آثار برتر در شماره بعدی مجله چاپ خواهد شد .

اثر خود را بصورت تایپ شده به آدرس:  
مشهد- بلوار خیام شمالی - سه راه عبدالمطلب - عبدالمطلب  
۵۸- موسسه خیره فتح المبین - همدم.  
یا فایل word را از طریق ایمیل: @fatholmobingirls  
gmail.com برایمان ارسال نمایید.  
مهلت ارسال تا اول آبان ماه.  
تلفن هماهنگی: ۳۷۱۱۲۱۱۱ و ۳۷۱۲۱۱۲۴-۰۵۱



## هدیه‌ی تولد!

سلام.

همدم تولدش را با مهربانی همه‌ی دوستانش جشن می‌گیرد؛ دوستان دیده و ندیده. منتظر پیام‌هایی ست که برایش خواهید فرستاد. فرقی نمی‌کند انتخاب با شما، به هر شکلی که توانستید جواب سلامش را بدهید. یک دنیا خوشحال خواهد شد!

۱- چه بخش‌هایی برایتان جذابیت بیشتری داشته و در هر شماره‌ی مجله دنبال کرده‌اید؟

۲- قسمت‌هایی بوده که دوست نداشته باشید؟

۳- چه پیشنهادی برای بهتر شدن حال و هوای مجله دارید؟

۴- جای چه مطالبی در مجله خالی است؟

نظرات ارزشمندتان را به روشهای زیر برای ما ارسال نمایید.

ممنون و منتظریم.



مجله فاطمی برای آموزش و اطلاع‌رسانی  
به دختران و پسران ۱۳-۱۴ ساله  
همدم

۵۳

سامانه پیام کوتاه: ۳۰۰۰۰۰۲۶

ایمیل: [fatholmobingirls@gmail.com](mailto:fatholmobingirls@gmail.com)

آدرس پستی: مشهد - بلوار خیام شمالی - عبدالمطلب ۵۸

کد پستی: ۹۱۹۶۷-۷۵۵۱۳

کسی که ندای درونی خود را می‌شنود، نیازی نیست که به سخنان بیرون گوش فرا دهد. مولانا



## از این خانه‌ها می‌خواهید؟

خانه‌هایی که به خانه‌هایتان ببرید و شکرگزاری و مهربانی‌تان را در آن قسمت کنید...

اینجا قلک‌هایی ساده متولد شده‌اند تا مثل نامه‌هایی عاشقانه بین ما و شما رد و بدل شوند.

با مهربانی شما، خانه‌ای آباد خواهد شد، خانه‌ی دلتان آباد...

تلفن هماهنگی:  
۰۵۱-۳۷۱۱۲۱۱۱-۱۳



خانه ای کوچک برای مهرنمایی های بزرگ



## این خانه در یک نگاه

بعضی از تکه‌های زمین خدا خوشبخت‌ترند چون می‌شود  
 نردبان‌هایی روی آن گذاشت و از درخت آسمان بالا رفت ...  
 زمین خدا وسیع است . زمین خدا هوشیار است. وقتی  
 آدم‌های زیادی، همزمان از یک نقطه‌ی زمین، آرزوهایشان  
 را راهی آسمان کنند، خلوص آن نقطه، بیشتر می‌شود ...  
 خدا مهربان‌تر به آنها نگاه می‌کند ....

گوشه‌ای از شهر مشهد، تکه زمینی هست پر از آرزو ... از  
 ذهن‌هایی سپید و بی‌فریب ...

سال ۱۳۵۶ بود که تکه‌ای از زمین خدا، به اندازه ۱۰۰۰۰  
 متر مربع، سهم دختران کم توان ذهنی شد تا در آنجا زندگی  
 کنند، آموزش ببینند، خدمات توانبخشی دریافت کنند و چند  
 قدم به آرزوهایشان نزدیک شوند.

این موسسه که «فتح‌المبین» نام گرفته است، ابتدا با پذیرش  
 ۶۰ دختر و تحت پوشش سازمان بهزیستی، آغاز به کار کرد.  
 در سال ۱۳۸۰ نوع مدیریت مجموعه، به شیوه‌ی هیئت  
 امنایی تغییر یافت که اتفاق مبارکی بود. هیئت امناء، همگی از  
 خیرین و نیک‌اندیشان‌اند و با تمام همت و نیرو، در جهت  
 بهتر شدن شرایط دختران فتح‌المبین، گام برمی‌دارند.

اقدامات موثری مثل تجهیز، بازسازی و نوسازی بخش‌های  
 مختلف مجموعه، راه اندازی سیستم‌های هواساز، لاندردی  
 و تهویه و همچنین تکمیل و بهره برداری از ساختمان شهید







ایزوله - سرای مهر (عقب ماندگی ذهنی عمیق)  
 تربیت پذیر (عقب ماندگی ذهنی متوسط)  
 آموزش پذیر (عقب ماندگی ذهنی خفیف)  
 خانه پناهگاهی (آموزش پذیر در سنین ۴ تا ۱۲ سال)

### مرکز آموزش روزانه خوابگاه دانش آموزی

مددجویان مرکز، به طور همزمان از امکانات و خدمات مختلفی استفاده می کنند.  
 خدمات توانبخشی از جمله: فیزیوتراپی، گفتار درمانی و کاردرمانی.

فعالیت های مختلف ورزشی برای دستیابی به حداکثر توانمندی جسمی و شرکت در کارگاه های هنری از قبیل گلیم بافی، سوزن دوزی و سرمه دوزی فراهم کردن فضایی شبیه به خانه برای دختران این مرکز، هزینه های سنگینی دربردارد. برای هر مددجو، ماهانه بیش از ۶,۰۰۰,۰۰۰ ریال هزینه می شود که یارانه ای دریافتی از سازمان بهزیستی هم، تنها پاسخگوی حدود یک پنجم این هزینه هاست و الباقی را کمک های مردمی تامین می کند.  
 کمک های مردمی که اهل خیرند و خطی روشن از زیر کفش هایشان روی پیاده رو باقی ست ...  
 جایی روی خوشبختی زمین.

شاهدید، در کارنامه ای این نیکوکاران می درخشد.  
 در سال ۱۳۸۴ موسسه به طور کامل از سازمان بهزیستی مستقل شد و تحت عنوان " خیریه ی توانمند سازی و حمایت از معلولین " به هیئت امنا واگذار گردید. هیئت مدیره ی موسسه، هفت عضو اصلی و دو عضو علی البدل دارد. نام این بزرگواران به این شرح است:  
 آقای اکبر صابری فر، رئیس هیئت مدیره  
 مهندس حمید طیبی، نائب رئیس. خانم دکتر زهرا حجت، مدیرعامل موسسه و آقایان مهندس محمد چوپانکاره، علی اکبر علیزاده، احمد شاهدید و مهندس مرتضی ادیبی نیز دیگر اعضای هیئت مدیره هستند.  
 فرزندان این مرکز همگی دختر بی سرپرست یا بد سرپرست اند. این مرکز در ابتدای واگذاری ۱۸۶ مددجو و ۹۳ کارمند رسمی مامور به خدمت داشت. این رقم در حال حاضر به ۳۹۸ مددجو، ۱۵۰ نیروی قراردادی تغییر یافته است علاوه بر این ۲۵۴ نفر نیروی افتخاری (۲۱۱ نفر زن و ۴۳ نفر مرد) با این موسسه همکاری دارند.  
 مجموعه به تدریج از نهال به یک درخت پر شاخه تبدیل می شود. مددجویان ۷ تا ۱۲ ساله ای که مرکز با آمدن شان، افتتاح شده بود، حالا در سنین ۴ تا ۶۰ سال هستند و در پنج زیر مجموعه نگهداری می شوند:

At the foundation, this institute had 186 clients and 93 official staffs which now turn to 398 clients and 150 official staffs. (It should be mentioned that all the clients are girls), and it should be mentioned that 254 volunteer members cooperate with this charity.

The clients of this center are divided into four subsets in the age of 4 to 60:

- 1-Isolated (Deep mentally retarded)
- 2-Educable (Moderate mentally retarded)
- 3-Trainable (Mild mentally retarded)
- 4-Trainable in the age of 4 to 12
- 5-Student dormitory ( for students of elementary school, guidance school, and high school)

In order to achieve maximum physical and mental ability, these clients have been provided with different rehabilitation services such as physiotherapy, speech therapy, occupational therapy and participating in art workshops such as, Kilim-weaving, needle-lace, and purl works.

Such activities and workshops are very expensive and costly. They cost 6.000.000 Rials for each client monthly. Subsidies from Social Welfare Organization aren't enough for these costs. So the rest is provided by public assistance.



## A Status Report of Fatholmobin-Hamdham Rehabilitation Charity

Fatholmobin Rehabilitation Charity' was established by order of the then- governor in 1977, with the land-area of 10,000 square meters. In the beginning, the institute began its work with 60 mentally retarded girls. In 2001, the type of its administration changed into board directory. The members of this board were all benevolent and charitable. They did so many significant actions such as commissioning of air conditioning and ventilation systems and laundry equipment and they also exploited "Shahid Shaahid building" in four floors with the land area of 4000 square meters. In 2005, The Fatholmobin Re-

habilitation Charity became independent from the Social Welfare Organization and was donated to the board under the name of "A charity supporting people with disabilities". The board of the directors consists of seven main members and two vice ones:

- 1-Akbar Saberi(Head of the board)
- 2-Hamid Tayyebi(Vice president)
- 3-Zahra hojjat (Executive manager)
- 4-Mohammad Chupankare(Board of Directors)
- 5-Aliakbar Alizade(Board of Directors)
- 6-Ahmad Shaahid (Board of Directors)
- 7-Morteza Adibi(Board of Directors)



# Hamdam

Internal Journal of Fatholmobin Rehabilitation Charity

People who seek (search) for peace and joy in their lives they can find it in helping other people and this has nothing to do with wealth, but it depends on their views to life. In their opinion there is not any stranger on earth and all humans are the members of God's family..

Hamdam is the message from all the girls of FatholMobin to those who smiles as a friend ...